

و «ولایت مطلقه امر» عملاً ولایت مطلقه باندهای مافیایی بر تمام شئون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... بوده است.

آقای خاتمی می‌خواهد در چارچوب این نظام (با پای‌بندی و باور به مبانی فلسفی آن) با این قانون اساسی و تجربه‌ی ۲۰ ساله‌ی سلطه‌ی چنین نظامی به الزامات جامعه‌ی امروز پاسخ گوید و حقوق و آزادی‌های مردم را تأمین کند! و در این تصور است که می‌توان با حفظ حکومت اسلامی و قانون اساسی آن به برنامه زیر (که از هنگام فعالیت‌های انتخاباتی مطرح ساخته بود) تحقق بخشید:

- حفظ حرمت انسان و حقوق و آزادی‌های مردم، حاکمیت قانون و امنیت اجتماعی - ایجاد عدالت، معنویت و دادگستری

- تأمین مشارکت مردم و سازندگی و توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه...

مروری بر دو سال ریاست جمهوری خاتمی نشان می‌دهد که با وجود برخی تلاش‌ها و اقدامات دولت و اشاره‌های مکرر رئیس‌جمهور و همکاران وی به پایبندی بر تعهدات و وعده‌های خود و تأکید او بر ضرورت و اهمیت آزادی و قانون‌گرایی اجرای برنامه اعلام شده - چه در زمینه سیاسی و چه در بخش اقتصادی - همچنان در حد حرف باقی مانده است. صرف‌نظر از ساختارهای نظام که مانع اصلی اجرای چنین برنامه‌ای است، نمی‌توان نادیده گرفت که رفتار خاتمی نیز (به دلیل تناقض در اندیشه و انعکاس آن در عمل کردها) یک عامل عدم موفقیت او به شمار می‌رود. در شرایط سیاسی امروز ایران، بدون تردید، در صورت اتخاذ یک سیاست درست و قاطعیت در عمل تحمیل پاره‌ای از نکات این برنامه به باند حاکم و وادار ساختن آن به عقب‌نشینی‌هایی امری غیرممکن نیست.

پاسخ باند حاکم به گفتارها و موضع‌گیری‌های خاتمی درباره‌ی توسعه‌ی سیاسی و «آزادی» و به مقاومت‌های او و همکارانش - همان گونه که انتظار می‌رفت - به کارگیری اهرم‌های قدرت و فشار (قوه‌ی قضاییه، مجلس شورای اسلامی، نیروهای انتظامی، دستگاه‌های تبلیغاتی، گروه‌های اوباش انصارالله...) و سازماندهی تعرض علیه تجمعات، مطبوعات و همکاران و نزدیکان رئیس‌جمهور بوده است. آقای خاتمی اما در مواجهه با این حادثه‌آفرینی‌ها و یورش‌ها به جای ایستادگی و پافشاری بر شعارها و وعده‌های خود، به جای دنبال کردن یک خط روشن، به اقتضای شرایط، هر بار به یکی از دو مؤلفه‌ی متضاد «نظام» و «حقوق و آزادی‌های مردم» تکیه کرده است. در لحظاتی که تعرض نیروهای حاکم علیه مردم و حقوق و آزادی‌های ابتدایی آنها و علیه خود او و یارانش به مرزی رسواکننده و غیرقابل تحمل رسیده، علیه این تعرض‌ها در حرف - و نه به صورت اقدام جدی - اعتراض کرده است و زمانی که مقاومت عمومی علیه خودکامگی‌های حکومت گسترش یافته و نظام را در معرض تهدید و تضعیف قرار داده، کوشیده است برای «حفظ نظام» از اعتلای جنبش مردم

جلوگیری کند. انتخابات مجلس خبرگان و حوادث کوی دانشگاه گویاترین موارد این گونه رفتارهاست. در جریان انتخابات خبرگان نیز آقای خاتمی هنگامی که با موضوع «مصالح نظام» روبه‌رو گردید ناگهان تسلیم شد، در روزهای آخر نمایش این انتخابات وقتی آشکار گردید که جبهه‌ی راست مصمم است با استفاده از همه‌ی اهرم‌ها به ویژه شورای نگهبان مجلس خبرگان را قبضه کند و حاضر به «تقسیم» آن و کنار آمدن با نیروهای رقیب نیست، اعتراض و مقاومت علیه این انتخابات نمایشی از جمله در جبهه‌ی دوم خرداد پیش از پیش گسترش یافت و احتمال عدم شرکت در انتخابات به امری جدی تبدیل شد. طبیعی است که مردم با عدم شرکت در انتخابات هم اعتراض خود را نشان می‌دادند و هم بی‌اعتباری و انفراد حکومت را به نمایش می‌گذاشتند. در چنین لحظه‌ی حساسی آقای خاتمی که خود و یارانش نیز قربانی این تمامیت‌خواهی جناح راست بودند، مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کردند. این اقدام گرچه در آن روز نیز بسیاری را شگفت‌زده کرد ولی در واقع با توجه به آن چه در بالا نشان دادیم، امری غیرعادی و غیرمنتظره نبود. آقای خاتمی، با دیدگاهی که اشاره کردیم، در انتخاب میان بی‌اعتبار شدن نظام و استمرار حاکمیت جبهه‌ی راست باید دومی را انتخاب می‌کرد. انفراد و بی‌اعتباری و مآلاً فروپاشی نظام، به اصطلاح مسئله‌ای استراتژیک به شمار می‌رود و با آن در حقیقت اساس توهّمات و مبانی فکری آقای خاتمی درهم می‌ریزد، در حالی که ضعف و قوت نیروهای راست و مزاحمان ایجاد یک حکومت اسلامی خوب، از دید او مسئله‌ای تاکتیکی و مربوط به توازن قوا است که هر لحظه می‌تواند تغییر یابد. بنابراین دعوت خاتمی به شرکت مردم در انتخابات گرچه از لحاظ سیاسی انعکاس سازش به سود جناح راست بود ولی از لحاظ نظری مطالبی را که در توضیح دعوت خود مطرح ساخت چیزی جز دیدگاه‌های واقعی او نبود. آقای خاتمی در پیام خود برای دعوت به انتخابات ضمن برشمردن برتری‌های حکومت دینی با دو نظریه مرزبندی می‌کند. یکی آن‌ها که می‌گویند «به نفع دین و اسلامیت باید رأی مردم را کنار گذاشت... و جمهوریت را نفی کرد» و دیگری کسانی که معتقدند «برای تحقق جمهوریت باید دین را از دخالت در سرنوشت اجتماعی مردم منع کنیم». ایشان در این پیام پس از رد این دو نظریه نتیجه می‌گیرد که برتری حکومت اسلامی نسبت به سایر حکومت‌ها در این است که هم «به اراده‌ی حضرت حق و خداوند تعلق دارد» و «هم متکی به رأی مردم است». «هم منتصب به خدا است و هم مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد». و تأکید می‌کند که این دو جنبه با هم سازگار و «قابل جمع‌اند». پس از این توضیحات به توجیه اختیارات گسترده‌ی رهبری در قانون اساسی می‌پردازد و می‌گوید: «هیچ نظام حکومتی و اجتماعی بدون نوعی ولایت و بدون وجود اختیارات گسترده‌تر از اختیارات افراد تحقق پیدا نمی‌کند» و

«حاکمیت اصلاً ملازم است با نوعی ولایت. اگر اراده برتری وجود نداشته باشد... حکومت و نظم اجتماعی تحقق پیدا نمی‌کند». - پیام به مناسبت انتخاب مجلس خبرگان-.

گر چه این مطالب به خصوص طرح مسئله‌ی «اراده‌ی برتر» و توجیحات سفسطه‌آمیز پیرامون اختیارات گسترده‌ی «رهبری»، در آن روز برای بسیاری از مردم تازگی داشت ولی این‌ها تماماً همان مطالب و برداشت‌هایی است که آقای خاتمی هشت سال قبل از ریاست جمهوری در نوشته‌های خود مطرح ساخته بود. این مطالب در بخش‌های مختلف دو کتاب نام‌برده بارها مورد اشاره بوده است (از جمله در صفحه‌های ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶ از «دنیای شهر تا شهر دنیا» به طور مفصل پیرامون «اراده‌ی برتر»، استدلال شده است.) و نمایندگی تلاش نظری- عملی عبثی است که هم حکومت دینی را می‌خواهد و هم اعمال اراده‌ی مردم و در تکاپوی آن است که از جمهوری اسلامی تحت سلطه‌ی باندهای مافیایی سراپا فساد و جنایت و خشونت، با ساختارها و قانون اساسی آن یک جمهوری اسلامی «خوب» بسازد، آن هم از طریق بحث و گفتگو و پند و اندرز.

۲- شخصیت ضعیف و ناتوانی‌های خاتمی به عنوان رئیس جمهوری

گر چه همان گونه که نشان دادیم، ضعف و دشواری‌های کار خاتمی اساساً از اندیشه‌ها و مبانی فکری او سرچشمه می‌گیرند ولی نمی‌توان نادیده گرفت که ظرفیت‌ها و شخصیت ضعیف وی نیز نقشی مهم در عدم موفقیت‌های تاکنونی داشته‌اند. بررسی‌های بالا نشان می‌دهند که گر چه آقای خاتمی به دنبال توهم حاکمیت یک دولت دینی است، اما به هر حال این دولت و جامعه‌ی اسلامی مورد نظر وی با آن چه حکام کنونی و نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی در پی آن هستند تفاوت دارد. در جامعه‌ی اسلامی مورد نظر آقای خاتمی در کنار حاکمیت ولی فقیه پاره‌ای ارزش‌های جامعه‌ی مدنی (نظیر حکومت قانون، رعایت حقوق و آزادی‌های مردم در چارچوب قانون و توجه به الزامات جامعه امروز...) نیز باید وجود داشته باشد و او در واقع برای استقرار یک جامعه‌ی اسلامی این چنانی وارد میدان شد. برنامه و شعارهای انتخاباتی او هم (گر چه عده‌ای آن را یک بازی عوام‌فریبانه تلقی می‌کنند) نه دروغ و فریب مردم بلکه بیان آرزو و تمایل او در تحقق این آرزو و ایجاد چنین چشم‌اندازی است. اجرای این برنامه اما از همان نخستین آزمایش و در اولین گام یعنی تعیین وزیران مطلوب با موانع و سدهای غیرقابل عبور روبه‌رو گردید و باز نشان داد که در جمهوری اسلامی دولت واقعی، مافیای حاکم است. در این جمهوری ولی فقیه حکومت می‌کند نه «قانون» و «دولت

منتخب مردم» و این دو سازگار و «قابل جمع» نیستند. اما به هر حال کسانی چون آقای خاتمی که در پی حاکمیت قانون است، باید حداقل از تجربه‌ی مستقیم خود به این نتیجه برسد که حاکمیت قانون را باید به قدرت‌های مافوق قانون و متجاوزان به قانون تحمیل کرد. در جمهوری اسلامی که قانون شکنان تمامی اهرم‌های قدرت را در دست دارند و قانونی جز سرکوب و ترور و جنایت نمی‌شناسند، اگر هم از دیدگاه آقای خاتمی قانون‌گرایی ممکن به نظر آید، قطعاً مستلزم مبارزه‌ای سخت و دشوار است. بنابراین ایشان برای اقدام در جهت برداشته‌ها و تصورات خود از حکومت اسلامی، برای انجام وعده‌های انتخاباتی و عمل کردن در همان محدوده‌ی درک خویش از «توسعه‌ی سیاسی»، «حکومت قانون» و «آزادی» باید چالش‌های بزرگ با باندهای جنایتکار مسلط بر نظام را نیز می‌پذیرفت و با برنامه و سیاستی روشن و بهره‌گیری از همه‌ی امکانات با قاطعیت به مصاف آنان می‌رفت. هدف‌هایی که آقای خاتمی در دستور کار خود قرار داده است بدون شک از نظر او و کسانی که تحقق آن‌ها را در رژیم ولایت فقیه امکان‌پذیر می‌دانند، امری بزرگ و دشوار است و گام برداشتن در راستای آن نیازمند جسارت، درایت و استواری و داشتن عزم راسخ برای مقابله با موانع و نیروهای بازدارنده است، نیازمند داشتن ابتکار عمل و سیاست و برنامه‌ی روشن و مشخص است، در حالی که اقدامات و عمل کرد خاتمی طی دو سال ریاست جمهوری نشان می‌دهد که او فاقد این توانایی‌هاست. خاتمی نه از چنین خصوصیتی برخوردار است و نه می‌تواند برای مهار باند حاکم از جنبش عمومی مردم یاری بخواهد، زیرا بیم آن دارد که با گسترش جنبش مردم و عدم امکان کنترل آن، موجودیت نظام مورد مخاطره قرار گیرد.

در نتیجه کوشش اصلی او این است که از طریق سازش و مصالحه با نیروهای مسلط، تجاوز افسارگسیخته‌ی آنان علیه حقوق و آزادی‌های مردم را محدود کند. با اندرز و یادآوری لزوم توجه به قانون و به «اخلاق» و «فضیلت»، نیروهای وحشی ضد قانون و ضد انسانیت را به رعایت قانون و فضایل انسانی وادار سازد. از طریق «گفتمان سیاسی» و با مصلحت‌گرایی یا نوشتن نامه به «رهبر معظم» و یا مذاکره‌ی پنهانی با او بر بحران‌ها غلبه کند. به دلیل چنین سیاست و رفتاری است که ابتکار عمل در تمام این دوران به طور عمده در دست نیروهای راست و خشونت‌گرا بوده است و آن‌ها با حادثه‌آفرینی‌ها و برنامه‌هایی از قبل تدارک دیده شده رییس‌جمهور را در زیر فشار و تنگنا قرار داده و غالباً به سازش و تسلیم وادار ساخته‌اند. این سیاست و نتایج آن بدون شک نه تنها در میان بخش‌هایی از مردم ضرورت اتکا به نیروی خود را بیش از پیش دامن زده، بلکه در عین حال توهم‌زدایی در میان نیروهایی از جبهه دوم خرداد را هم سبب شده است. کسانی که هنوز تصور می‌کردند می‌توان یک جمهوری اسلامی «خوب»، جمهوری اسلامی مبتنی بر قانون و آزادی و مشارکت

مردم داشت، با مشاهده‌ی حوادث دو سال اخیر هر روز بیشتر با این واقعیت روبه‌رو شدند که ولایت فقیه با حاکمیت مردم اساساً ناسازگار می‌باشد و حکومت دینی نمی‌تواند پاسخگوی الزامات آزادی و رشد جامعه باشد.

تمایز یا توهم؟

در بخش قبلی این نوشته به محدودیت‌های عملی کرد آقای خاتمی و ریشه‌های آن اشاره کردیم. شناخت این محدودیت‌ها، همان‌گونه که گفته شد، طبعاً عامل مهم توهم‌زدایی نسبت به دامنه و نتایج اقدامات رییس جمهوری و به طور کلی نسبت به «اصلاحات در چارچوب حاکمیت کنونی» است. اما این واقعیت که نسبت به حدود اقدامات و برنامه‌ی خاتمی نباید دچار توهم بود، هرگز به معنای آن نیست که تلاش‌های خاتمی و نیروهای وابسته به او برای ایجاد تغییرات و مهار خودسری‌های جناح راست تأثیری در تغییر شرایط موجود ندارد. توهم نداشتن به خاتمی به هیچ وجه به معنای تمایز نگذاشتن میان او و باند مسلط بر نظام نیست و هیچ عقل سالمی نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که میان آدمکشان ضد آزادی و کسانی که (با هر انگیزه و با هر درجه از پیگیری و کارایی) خواهان مهار یا محدود کردن آن‌ها و استقرار پاره‌ای از حقوق و آزادی‌های مردم‌اند، تفاوتی بزرگ وجود دارد. معهدا همان طور که عده‌ای با پندارگرایی‌های باطل به امید استقرار جامعه‌ی مدنی توسط آقای خاتمی نشسته‌اند، ساده‌اندیشان دیگری نیز وجود دارند که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند این تفاوت را ببینند یا به آن بیاندیشند.

صرف‌نظر از «سازمان مجاهدین خلق» که با همان زبان و ابزار حکام جمهوری اسلامی و در رقابت با آن‌ها در رویای جایگزینی ولایت آقای رجوی به جای جمهوری اسلامی است و در نتیجه با هر اقدامی جز هموار شدن راه این ولایت مخالفتی آشتی‌ناپذیر دارد، دو جریان متضاد نام‌برده نیز از فردای دوم خرداد تا کنون در روند تحولات ایران و یا در حاشیه‌ی آن پیوسته حضور داشته‌اند. هر دوی این گرایش علی‌رغم همه‌ی حوادث مثبت و منفی دو ساله و تجارب آن، کماکان بر نظرات خود پای می‌فشارند و داوری یا پیشداوری خود را نسبت به برنامه و اقدامات خاتمی و جبهه‌ی وی حفظ کرده‌اند. گرایش اول به دلیل ناتوانی‌های خود و ناباوری نسبت به مردم، به بالا و تغییرات در درون حاکمیت چشم دوخته و همه‌ی امید خویش را به خاتمی بسته است و در این توهم به سر می‌برد که آقای خاتمی بتواند با تغییر ساختار توازن قدرت در جمهوری اسلامی، عامل دگرگونی‌های بزرگ و مآلاً استقرار آزادی و حاکمیت قانون گردد. گرایش و یا جریان دوم که به ویژه در اپوزیسیون خارج از کشور حضور بیشتری دارد، بر این اعتقاد است که میان خاتمی

و خامنه‌ای، رفسنجانی و... تفاوتی نیست، همه‌ی این‌ها هدفی مشترک را که همانا حفظ نظام موجود است، دنبال می‌کنند. لذا نباید میان آن‌ها تمایزی قایل شد. این گونه استدلال و نتیجه‌گیری البته بیشتر به سفسطه‌های «دیوار موش دارد، موش گوش دارد...» شبیه است تا به یک ارزیابی و استنتاج سیاسی جدی و این گونه حکم صادر کردن‌ها به کار جدل‌های ناظران حاشیه‌نشین می‌خورد و نه عمل سیاسی و سیاست کردن در صحنه‌ی مبارزات اجتماعی و طبقاتی. با همه‌ی این‌ها وجود این دو جریان یک واقعیت است و از دوم خرداد تا به امروز میان این دو دسته مسابقه‌ای برای اثبات حقانیت خود جریان دارد. در تمام این دوران هرگاه اقدامی مثبت یا تغییری از جانب خاتمی به جبهه‌ی راست تحمیل شده است، دسته‌ی اول آن را به عنوان دلیل تردیدناپذیر درستی نظر خود در شیپورها نواخته است و برعکس، زمانی که آقای خاتمی تسلیم فشارهای جناح راست شده و به سازش با آن تن داده است، گروه دوم موضوع را وسیله‌ی ارضای خود و نشان دادن حقانیت خویش کرده است. آن چه به امیدهای گروه اول مربوط می‌شود، در بالا به توهم آقای خاتمی و در نتیجه به امیدهای واهی ایجاد جامعه‌ی مدنی قانونمند در چارچوب یک حکومت دینی اشاره کردیم و به استناد مبانی نظری چنین حکومتی و نتایج عملی اعمال آن نشان دادیم که حاکمیت مردم و ایجاد جامعه‌ای دمکراتیک بدون پایان دادن به نظام ولایت فقیه و دولت دینی ممکن نیست و آقای خاتمی نه می‌تواند به این نظام پایان دهد و نه اساساً چنین ادعایی دارد. ولی همه‌ی این‌ها به آن معنا نیست که در شرایط کنونی در این نظام امکان ایجاد تغییراتی به سود مردم وجود ندارد. امکان تحمیل تغییراتی معین در چارچوب همین نظام هم وجود دارد و هم انجام آن امری مثبت می‌باشد. این واقعیتی است که دسته‌ی دوم و به طور کلی ذهن ساده‌گرایی که از درک پیچیدگی پدیده‌ها عاجز است، نمی‌تواند یا نمی‌خواهد آن را درک کند و از آن استفاده کند.

برنامه‌ی اصلاحات آقای خاتمی و اصولاً تمامی برنامه‌های «اصلاحات در رژیم‌های استبدادی» نتیجه و محصول بن‌بست‌های جامعه و نظام حاکم است. ضرورت اصلاحات از آن جا ناشی می‌گردد که نظام موجود دیگر قادر نیست چون گذشته و با همان شیوه‌ها و کاربردها به حاکمیت خویش ادامه دهد و در نتیجه نیروهایی از درون همان نظام لزوم اصلاحات و تغییراتی در روش‌ها و سیاست‌های تا کنونی را به منظور خروج از بحران مطرح می‌سازند و ابتکار انجام اصلاحات را در دست می‌گیرند. در چنین شرایطی غالباً بخشی از نیروهای حاکم که در انجام اصلاحات روند فروپاشی را می‌بینند نه تنها به برنامه‌ی اصلاحات تن نمی‌دهند، بلکه با تمام قدرت مانع اجرای آن می‌شود... به هر حال این امر که مبتکرین برنامه‌ی اصلاحات با انگیزه‌ی رهایی نظام از تنگناها در جهت ایجاد تغییرات گام برمی‌دارند فی‌نفسه بیان خوب یا

بد بودن اصلاح طلبان نمی باشد. افزون بر این مقاومت، در نظام های مکتبی (دکترین) اصولاً ساختارها و قانون اساسی نظام، اصلاحات جدی به سود حاکمیت مردم را غیرممکن می سازند.

مسئله اصلی در برخورد به اصلاحات «نه انگیزه و نیت» اصلاح طلبان بلکه تأثیر و نتیجه ی عمل است. انجام برخی اصلاحات و یا هر گونه تغییری در وضع موجود در صورتی که به طور عینی در جهت خواست ها و منافع مردم، در جهت ایجاد فضای بازتر و تسهیل پیشروی جامعه به جلو باشد - مستقل از آن چه در ذهن اصلاح طلبان می گذرد - امری مثبت است که نمی توان نسبت به آن بی اعتنا بود و آن را تخطئه کرد. واقعیت این است که خاتمی و بخشی بزرگ از نیروهای وابسته به نظام به دلایلی که اشاره کردیم - و یا به هر دلیلی دیگر - مایل اند قدرت مافیای حاکم و خودسری های رایج در نظام را محدود سازند و می خواهند حقوق و آزادی های که همین قانون اساسی جمهوری اسلامی برای مردم به رسمیت شناخته است، رعایت و اجرا شوند. با چنین برنامه و طرحی - حتا در حد اعلام و وعده و حرف - نمی توان مخالفت داشت. در جریان به عمل درآمدن مواردی از این برنامه نیز نیروهای مستقل از نظام نمی توانند از جوانب مثبت در این زمینه دفاع نکنند، در عین حال که باید با توهمی که جریان اصلاح طلبی القا می کند، مقابله کرد و نشان داد که اصلاحات جدی در محدوده ی نظام ممکن نیست.

آن چه به «انگیزه» و «نیت» اصلاح طلبان مربوط می شود بدون شک نمی توان موضوع را در این حکم کلی که «اینان وابسته به نظام و خواهان حفظ آنند» خلاصه کرد. این امر گر چه جانبی از حقیقت را نشان می دهد، اما حکمی یک جانبه است که با آن هیچگاه قادر نخواهیم بود پدیده ی «اصلاح طلبی» را توضیح دهیم و به طور اولاً قادر نخواهیم بود سیاستی درست در قبال آن اتخاذ کنیم. طرح ضرورت اصلاحات و ضرورت «حکومت قانون» در عین حال که نشان دهنده ی بن بست جمهوری اسلامی است، فرایند ضرورت تغییر ذهنیت جامعه و بازتاب تحولات و دگرگونی های است که در دوران حاکمیت این نظام در بطن جامعه ی ما، در میان نیروهای اجتماعی مختلف، در میان نسل انقلاب و نسل پس از انقلاب، به ویژه در زنان و جوانان کشور ما به وجود آمده است. این تحول را نه فقط در بیان مخالفان نظام، بلکه همچنین در بخش هایی بزرگ از نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی نیز می توان مشاهده کرد. ۲۰ سال سلطه ی این حکومت و فساد و جنایت و بی کفایتی گروه های حاکم ذهنیت بسیاری از نیروهای درون نظام و روشنفکران مذهبی را تغییر داده و در آنان تردید و ناباوری نسبت به تصورات و پندارهای پیشین به وجود آورده است. بسیاری از پایه های حکومت فروریخته است، برخی از هواداران نظام سرخورده و منفعل از آن جدا شده اند و عده ای به مخالفت و مقاومت در برابر سیاست های حاکم برخاسته اند و

بخشی به این نتیجه رسیده‌اند که غلبه بر نابسامانی‌ها مستلزم اجرای قانون و وجود آزادی و دولتی قانون‌گرا است و با تصور حل مشکلات جامعه و نظام کوشش‌هایی را در جبهه‌های فرهنگی، مطبوعاتی و سیاسی در این ارتباط آغاز کرده‌اند. گروهی از اینان، از جمله پاره‌ای از روشنفکران مذهبی در روند این تکاپو هر روز بیشتر با این واقعیت روبه‌رو شدند که باید علت را نه فقط در نابخردی و فساد و جنایت حاکمان بلکه در خود نظام جستجو کرد. این تغییر در افکار و نگرش‌ها سبب گردید که به تدریج، در ابتدا حدود اختیارات ولایت فقیه و سپس اصل این ولایت از طرف عده‌ای از آن‌ها مورد تردید و نفی قرار گیرد. گروه‌هایی دیگر از روشنفکران مذهبی این حد را کافی ندانسته و لزوم پاره‌ای رفرم‌ها و تفسیرها و قرائت‌های جدید از اسلام و لزوم انطباق آن را با الزامات جامعه‌ی امروز مطرح ساختند.

این تغییرات بی‌شک تأثیری بزرگ در تحول جامعه‌ی ایران و در رهایی قطعی آن از حاکمیت دینی دارد. تأثیر روشنفکران دینی در زدودن تحجر مذهبی و تسهیل شرایط از بین رفتن حکومت دینی نه تنها حائز اهمیت می‌باشد بلکه در شرایط کنونی دارای نقشی بیش از آن است که گرایش‌ها و روشنفکران لاییک می‌توانند ایفا کنند، همچنان که در اروپای قرون وسطی تلاش اصلاح‌گران مذهبی و مخالفت بخش‌هایی از کلیسا با حکومت پاپ دو عامل مهم پایان دادن به حکومت دینی بود.

بررسی تغییرات و نمودهای فوق و به طور کلی تحولاتی که در سال‌های اخیر در ذهنیت جامعه ما و عمل نیروهای اجتماعی مختلف آن به وجود آمده است و نشان دادن ابعاد و زمینه‌های گوناگون این تحول بدون تردید مبحث پژوهشی - سیاسی مهمی است که باید جداگانه به آن پرداخت. هدف از اشاره گذرا در این جا کمک به روشن شدن این نکته بود که پدیده‌ی اصلاح‌طلبان را نمی‌توان در این حکم ساده که «انگیزه‌ی اصلاح‌طلبان حفظ نظام است» خلاصه کرد.

اعتراف به ضرورت اصلاحات و ضرورت حاکمیت قانون، توسط بخشی از نیروهای وابسته به نظام در واقع اعتراف به شکست و عدم کارایی برنامه‌ها و سیاست‌های گذشته نظام می‌باشد. این اعتراف خود ضربه‌ای بر پیکر رژیم حاکم است و از همان لحظه‌ی بیان به عاملی جهت ایجاد حرکت و جدل اجتماعی بزرگ تبدیل می‌شود. طرح این اعترافات سکوت رسمی را می‌شکند، درگیری‌های درون نظام را تشدید می‌کند، زمینه‌ای مساعد جهت شکل‌گیری اعتراضات و مخالفت‌های مردم علیه حکومت فراهم می‌سازد و به مردم برای طرح مطالبات خود و گسترش جنبش اعتراضی عمومی قدرت و اعتماد به نفسی بیشتر می‌بخشد. تجارب گوناگون و تجربه‌ی مشخص دو سال گذشته ایران نشان می‌دهد که هر اقدام کوچک علیه خودکامگی نیروهای حاکم و یا در افشای فساد و جنایت‌های آن (امری که در گذشته به سختی ممکن بود) بلافاصله رسوایی و یا عقب‌نشینی نظام، تشدید تضادها و

تصادمات درونی و مقاومت بیش از پیش مردم را در پی داشته است. اقدامات جبهه‌ی مسلط و ارگان‌های رسمی و غیررسمی آن علیه مردم، دگراندیشان خارج از نظام و اصلاح‌طلبان «خودی» حتا در حالی که ظاهراً با «پیروزی» حاکمیت پایان یافته، اما پس از مدتی کوتاه به شکست و عقب‌نشینی آن‌ها منتهی شده است. فضایی که به دنبال مطرح شدن لزوم آزادی‌ها به وجود آمد و استفاده‌ی هوشمندانه مردم از آن به ویژه در جریان رویدادهای مهم، تسریع روند تلاشی نظام را به طور غیرقابل انکار سبب شده است. طرح برنامه‌ی اصلاحات و سرسختی حاکمان در برابر آن، همچنین ریزش روزافزون پایه‌های نظام و رادیکال شدن بخشی قابل توجه از جبهه اصلاح‌طلبان را به دنبال داشته است و هر روز نیروهایی تازه از این جبهه امید خود را به «اصلاح نظام» از دست می‌دهند و راه‌حل را در الغای حکومت دینی و در جدایی دین از دولت جستجو می‌کنند. همه‌ی این واقعیات نشان می‌دهد که در برخورد به پدیده‌ی اصلاح‌طلبان و برنامه و اقدامات خاتمی نمی‌توان به این حکم ساده و یکجانبه که «این‌ها خواهان حفظ نظام‌اند» اکتفا کرد و از کنار آن گذشت. به اعتقاد من نیروهای سیاسی مسئول و جدی خارج از نظام باید:

الف: در جریان مبارزه علیه جمهوری اسلامی، ضمن استفاده از همه‌ی امکانات، نشان دهند که آزادی و حاکمیت مردم و استقرار جامعه‌ی مدنی بدون دگرگونی ساختارهای کنونی و بدون جدایی دین از دولت ممکن نیست.

ب: با حفظ مواضع و هویت مستقل خویش، از هر گونه تغییر و از هر اقدامی که در جهت ایجاد شرایط بهتر، در جهت منافع مردم و حرکت جامعه به جلو باشد و از جمله از هر اقدام خاتمی و جبهه اصلاح‌طلبان در این راستا دفاع کنند و در همان حال ضعف‌ها و محدودیت‌های این اقدامات و عمل‌کردهای مغایر با این اهداف، به ویژه سیاست‌های سازش و تسلیم در برابر تعرضات باند حاکم را افشا و انتقاد کنند.

ج: بکوشند جنبش مردم را مستقل از جناح‌های درون نظام دامن زنند و مساعی خود را در راه اعتلای این جنبش مستقل به کار برند.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌های ۳۳ و ۳۴ - آبان و آذر ۱۳۷۸ (نوامبر و دسامبر ۱۹۹۹)

انتخابات دوره‌ی ششم و نتایج آن

نتایج نهایی انتخابات ششمین دوره‌ی «مجلس شورای اسلامی» پس از کشمکش‌های فراوان بر سر تحمیل هاشمی رفسنجانی سرانجام دو هفته بعد از شمارش آرا اعلام گردید.

به گفته‌ی معاون وزارت کشور از ۳۸،۷ میلیون نفر دارندگان حق رای، ۲۶،۷ میلیون نفر، یعنی قریب ۶۹ درصد در انتخابات شرکت کرده‌اند. در مورد ترکیب مجلس و تناسب نیروها در آن آمار اعلام شده همچنان نادقیق، متفاوت و متناقض است. در حالی که برخی سخنگویان جبهه‌ی دوم خرداد از تعداد ۲۳۰ نامزد انتخاب شده، ۱۶۷ نفر را متعلق به این جبهه و حدود ۵۰ نفر را وابسته به «ائتلاف پیروان خط امام و رهبری» می‌دانند، جبهه‌ی راست ادعا می‌کند ۳۰ درصد منتخبان به آن جبهه یعنی به «ائتلاف پیروان خط امام و رهبری» تعلق دارند. با این همه یک امر قطعی است و آن این که جبهه‌ی دوم خرداد اکثریت بزرگ کرسی‌های مجلس آینده را در اختیار دارد.

انتخابات ششمین دوره‌ی مجلس یکی از رویدادهای مهم حیات جمهوری اسلامی است. این انتخابات تصویری روشن از شرایط کنونی ایران، وضعیت نیروهای حاکم و گرایش تحولات آتی را ارائه می‌دهد، تصویری که مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه می‌توانند به اتکای آن و با درس گرفتن از آن راه‌های حرکت به جلو و رهایی قطعی از سلطه‌ی استبداد مذهبی را هموار سازند. در زیر با مروری بر صحنه‌ی انتخابات به جوانبی از این تصویر اشاره می‌کنیم:

۱- تلاش‌ها و تمهیدات چند ماهه‌ی جبهه‌ی راست برای تسخیر مجلس

تلاش برای تسخیر مجلس ششم نه در هفته‌های بهمن ماه بلکه از ماه‌ها قبل آغاز گردید. جبهه‌ی نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی از تابستان سال جاری برنامه‌ریزی برای در اختیار گرفتن مجلس را با طراحی یک تهاجم سرکوبگرانه شروع کرد. از خردادماه سال جاری پروژه و طرح سرکوبی جدید که هدف فوری و بلاواسطه‌ی آن تسخیر مجلس ششم بود تدارک دیده شد. این طرح که با یاری هاشمی رفسنجانی و به اتکای تجربه‌های طولانی او در انجام توطئه‌های پنهانی و عملیات سرکوبگرانه تنظیم شده بود، تنها به این هدف بلاواسطه محدود نمی‌شد و در

آرزوی طراحان آن قرار بود تا «مهار بحران» موجود و بازگشت به گذشته ادامه یابد.

جهت اجرای این طرح می‌بایستی به عنوان نخستین گام مطبوعات «مزاحم» و مخالف که در دو سال گذشته هر روز نقشی مؤثرتر در انعکاس رویدادها، در افشای فساد و جنایت‌ها و در محدود کردن دامنه‌ی خودسری‌های باند حاکم داشته‌اند، تعطیل گردند و جنبش‌های اعتراضی به ویژه جنبش متشکل دانشجویان که به یک کانون پر شور آزادیخواهی و مبارزه علیه خودکامگی‌های نظام تبدیل شده است، سرکوب شوند.

به دنبال تنظیم این پروژه و در راستای اجرای آن، مجلس شورای اسلامی جهت تسهیل امر تجاوز علیه مطبوعات و تعطیل آن‌ها کلیات لایحه‌ی «اصلاح قانون مطبوعات» را با شتاب تصویب کرد. همزمان با آن روزنامه‌ی سلام به جرم چاپ سندی که نشان می‌داد طراح اصلی لایحه‌ی فوق سعید امامی است، تعطیل گردید. این اقدامات اما در همان نخستین گام موجی از خشم و اعتراض در میان مردم و به ویژه جوانان و دانشجویان برانگیخت. مشاهده‌ی جریان یافتن عملیات کودتاگرانه و خطر به عمل درآمدن طرح «مهار بحران» هاشمی رفسنجانی و سایر گردانندگان نظام واکنش اعتراضی گسترده‌ای را در میان دانشجویان و مطبوعات مستقل به وجود آورد. اعتراض علیه لایحه‌ی «اصلاح قانون مطبوعات» و علیه توطئه‌ی بستن روزنامه‌ها به سرعت به یک تنش اجتماعی و به تظاهراتی پرشکوه در دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها تبدیل شد. نیروهای سرکوب برای اجرای بخش‌های بعدی پروژه‌ی کودتا سراسیمه وارد عمل شدند و صحنه‌هایی جدید از توحش و بربریت را به نمایش گذاردند. ولی این سرکوب نیز کاری از پیش نبرد. دانشجویان در برابر این یورش‌ها شجاعانه مقاومت کردند. مطبوعات مستقل با انعکاس وقایع، به افشای این تهاجم وحشیانه‌ی نیروهای انتظامی و گروه‌های سازمان‌یافته اوباش پرداختند. مردم به اشکال مختلف نفرت و انزجار خود را نسبت به توحش قوای سرکوب و آمران آن نشان دادند. شماری بزرگ از روحانیون و مراجع ضمن اعتراض شدید، حمله به دانشجویان را محکوم کردند. به این ترتیب پروژه‌ی «مهار بحران» درهم شکسته شد و در همان مراحل اولیه عقیم ماند. معهذ روشن بود که باند مسلط بر نظام با وجود همه‌ی آزمون‌ها و شکست‌ها آرام نخواهد گرفت و کماکان به تلاش خود جهت حفظ حاکمیت و سلطه بر اهرم‌های قدرت و بازگشت به دوران اقتدار بلامنازع ادامه خواهد داد. در محاسبه‌ی نیروهای حاکم قوه‌ی مقننه یکی از پایگاه‌های اصلی حاکمیت نظام است و می‌تواند یک عامل مهم ترمزکننده یا شتاب‌دهنده‌ی روند تحول کنونی باشد. لذا برخورداری آن‌ها از یک اکثریت در آن، آن هم در شرایطی که حتا اعمال خشونت کارایی و اثربخشی خود را از دست داده است، به هر حال یک نقطه‌ی امید و یک تکیه‌گاه برای متوقف ساختن حرکت جامعه و جلوگیری از

پیشروی جنبش عمومی مردم است. در نتیجه پس از شکست تدارکات قبلی، در آستانه‌ی انتخابات آخرین ابزارهای خود را، یعنی «هیأت‌های نظارت» و «شورای نگهبان»، برای جلوگیری از راه یافتن مخالفان و جناح‌های رقیب به مجلس، به کار گرفتند. نتایج انتخابات نشان داد که این ابزار اقتدار حاکمان نیز دیگر اثربخشی لازم را ندارد. آزمایش انتخابات نشان داد که در شرایط ضعف نظام و حضور و فشار جنبش عمومی مردم، ارگان‌ها، نهادها و ابزارهای اقتدارگرایی، حتا ارگان‌ها و ابزارهای سرکوب و خشونت کارایی خود را از دست می‌دهند. این آزمایش تجربه‌ای دیگر بود برای نشان دادن این واقعیت که راه بی‌اثر کردن ابزارهای قدرت و درهم شکستن هرگونه توطئه - از جمله خنثا کردن تلاش‌های کودتاگرانه - نه ایجاد وحشت از قدرت حاکم و از خطر خشونت و کودتا و دعوت مردم به سکوت و آرامش، بلکه حضور فعال مردم در صحنه و گسترش امواج مقاومت و جنبش عمومی مردم است. این درسی است که همه‌ی تجربه‌ها و حوادث مهم سه سال اخیر، از تعرض‌های خشونت‌آمیز باند حاکم تا جریان انتخابات اخیر، آن را به روشنی نشان داده است.

۲- مردم و انتخابات

انتخابات یکی از شکل‌های تجلی اراده و تمایل مردم و یک ابزار مشارکت آن‌ها در زندگی سیاسی و اجتماعی است. بنابراین زمانی می‌توان این معنای واقعی را به آن اتلاق کرد که در فضایی دموکراتیک انجام گیرد و پیش‌شرط‌هایی که تضمین‌کننده‌ی این تجلی رای و اراده است، وجود داشته باشد. حضور احزاب و رقابت میان آن‌ها، وجود سازمان‌ها، سندیکاها، مطبوعات آزاد و مستقل، امکان بیان آزادانه‌ی رای و نظر و اندیشه برای همه‌ی مردم و همه‌ی گروه‌های سیاسی - اجتماعی و مذهبی، امکان نامزد شدن و در نتیجه آزادی واقعی انتخاب کردن پیش‌شرط‌های اساسی انتخابات آزاد می‌باشند. در صورت فقدان این پیش‌شرط‌ها و در شرایطی که قبل از انتخابات، «قوه‌ی مقننه» از طریق «قانون» گذاری‌ها، تغییر سن رای‌دهندگان و تعیین شرط استثنایی برای «رئیس مجمع تشخیص مصلحت» تبعیض به سود جبهه‌ی حاکم را زمینه‌سازی می‌کند، در شرایطی که دستگاه قضایی برجسته‌ترین نامزد جبهه‌ی مخالف را قبل از انتخابات دستگیر و زندانی می‌کند، در شرایطی که امکانات تبلیغاتی و صدا و سیما جمهوری اسلامی - حتا در زمانی که نامزدهای دیگر حق تبلیغ ندارند - منحصراً در اختیار نامزدهای جبهه‌ی حاکمان قرار می‌گیرد، در شرایطی که تصویب صلاحیت نامزدها در اختیار شورای نگهبان برگزیده‌ی رهبر است، در شرایطی که ناظران و هیأت نظارت انتخابات از میان افراد باند حاکم تعیین می‌شوند و

به طور کلی در شرایط حاکمیت مذهب و ولی فقیه و دولت دینی طبعاً نمی‌توان از انتخابات آزاد سخن گفت. معیناً این واقعیت‌ها تنها یک جانب اوضاع و فضای سیاسی ایران را بیان می‌کند. شرایط امروز جامعه، تزلزل اقتدار حاکمان و گسترش روزافزون جبهه‌های مقاومت در برابر خودکامگی‌های نظام شریعتی ویژه را در کشور به وجود آورده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و باید در هر فرصت مناسب از آن برای وارد آوردن ضربه و تضعیف بیشتر رژیم استفاده کرد.

تجربه‌ی انتخابات دوم خرداد به مردم نشان داد که یگانه وسیله‌ی «نه» گفتن به رژیم حاکم عدم شرکت در انتخابات نیست، بلکه در شرایطی معین می‌توان از راه شرکت در انتخابات و جلوگیری از انتخاب نامزدهای جبهه‌ی حاکم، علاوه بر اعلام مخالفت صریح با حاکمیت این رژیم، در عمل نیز آن را ناتوان و ضعیف کرد. این رفتار و نتایج حاصل از آن در انتخابات دوم خرداد، اعتماد به نفس جدیدی در مردم به وجود آورد و آزمایشی بود برای نشان دادن توانایی آن‌ها در ایجاد تغییرات، در تحمیل تغییرات و تنگ کردن عرصه بر حکومت گران.

پس از این تجربه و تحولاتی که تحت تأثیر آن به سود تداوم حضور مردم در صحنه‌ی سیاسی ایجاد شد، مردم فرصت‌های انتخاباتی را به وسیله‌ای جهت مقابله‌ی فعال با رژیم ملایان و اقدامی در راستای رهایی از سلطه‌ی آن تبدیل ساختند. رفتار مردم در برخورد با این فرصت‌ها و چگونگی استفاده از آن‌ها، متنوع و متناسب با اوضاع و شرایط متفاوت بوده است. در مواردی مانند انتخابات «مجلس خبرگان» که حاکمیت امکان انتخاب باقی نگذاشته بود، با عدم شرکت در انتخابات و پایین آوردن درصد آراء، ماهیت ضددمکراتیک انتخابات را افشا ساختند و نمایش انتخابات را به صحنه‌ی انفراد رژیم مبدل کردند. در انتخابات شوراها با وجود شرکت در انتخابات و از این طریق جلوگیری از انتخاب نامزدهای وابسته به حاکمیت، در مناطقی که به دلیل رد صلاحیت نامزدهای مخالف، شرکت در انتخابات بی‌ثمر بود با عدم شرکت در انتخابات و پایین آوردن میزان آراء، مخالفت خود را با رژیم ولایت فقیه اعلام کردند. در نتیجه‌ی همین رفتار هوشمندانه بود که میزان رأی نامزدهای وابسته به حاکمان از ۵ درصد آراء تجاوز نکرد و به این ترتیب انزوا و عدم مشروعیت نظام نیز به گونه‌ای بارز به نمایش گذاشته شد.

به اتکای همین تجربه، مردم در ۲۹ بهمن ۷۸ توانستند با آگاهی و درایت صحنه‌ی انتخابات را به میدان شکست و رسوایی باند مسلط بر جمهوری اسلامی و شکست «راه‌حل»ها و جریان‌های میانه‌رو و سازشکار تبدیل کنند و گامی دیگر در جهت تأثیرگذاری بر روند تحولات و شتاب بخشیدن به فروپاشی نظام بردارند.

۳- چگونگی رای مردم در انتخابات ۲۹ بهمن ۷۸

در انتخابات مجلس ششم رفتار و رای مردم به ویژه در زمینه‌های زیر گویا و بارز بود:

الف: اعلام مخالفت گسترده با نظام

رای منفی مردم به نامزدهای جبهه‌ی راست و جلوگیری از انتخاب آن‌ها به ویژه در تهران، مشهد، قم، اصفهان و... (گرچه غیرمنتظره نبود) ولی به هر حال یک موفقیت بزرگ و شاخص‌ترین جلوه و نتیجه‌ی شرکت مردم در انتخابات بود. به ویژه اگر توجه کنیم که در لیست انتخاباتی جبهه‌ی راست سرشناس‌ترین افراد این جبهه و به عبارت دیگر شماری از گردانندگان و کارگزاران و مهره‌های مؤثر نظام قرار داشته‌اند، معنی و بعد این رای منفی بیشتر نمایان می‌شود. این رای منفی دیگر نیاز به توضیح و تفسیر ندارد. این رای صریح و روشن به عدم مشروعیت این رژیم است. مردم با این رای منفی به نامزدهای گروه حاکم و در رأس آن‌ها هاشمی رفسنجانی به طور آشکار بیان داشتند که این رژیم را نمی‌خواهند. هاشمی رفسنجانی نه تنها قدرتمندترین چهره‌ی دو دهه‌ی گذشته به شمار می‌رود، بلکه هم اکنون نیز به عنوان «رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام» پس از «رهبر» بزرگترین قدرت جمهوری اسلامی است. رفسنجانی مظهر دو دهه فساد و جنایت و سرکوب این رژیم است و رای منفی به او در واقع رای منفی به سیاست‌ها و عمل کرد دو دهه‌ی گذشته، رای منفی به نظام حاکم است. واکنش مردم نسبت به هاشمی رفسنجانی در جریان این انتخابات بارزترین بیان مخالفت عمومی مردم با جمهوری اسلامی بود. هاشمی رفسنجانی یکی از آخرین تیره‌های ترکش جمهوری اسلامی برای حفظ استبداد دینی و متوقف ساختن روند تحول کنونی است. به همین جهت ورود او به صحنه‌ی انتخابات با تدارک وسیع، با برخوردار شدن از امتیازات خاص و با شایعات و جنجال‌های تبلیغاتی همراه بود تا از او چهره‌ای منجی، ویژه و ورای جناح‌ها و دسته‌بندی‌ها ترسیم کنند. توانایی‌های رفسنجانی در توطئه‌گری، ریاکاری و میانه‌بازی، همچنین برخورداری وی از حمایت «کارگزاران سازندگی» طبعاً ویژگی‌هایی بود که جناح حاکم به آن امید داشت و تصور می‌کرد با ورود رفسنجانی به صحنه‌ی انتخابات و سپس انتخاب وی به عنوان رییس مجلس می‌تواند از این توانایی‌ها برای «تعمیل» شرایط و «مهار بحران» و در گام‌های نخستین برای ایجاد تفرقه در صفوف جبهه‌ی دوم خرداد استفاده کند. اما با روشن شدن نتایج انتخابات نه فقط این امید به ناکامی گرایید، بلکه «مرد توانا» و «منجی نظام» به صورت شکست خورده‌ای حقیر و زبون از صندوق آرا بیرون کشیده شد. این

سرنوشت البته از هفته‌های پیش از انتخابات آغاز گردید. پس از مطرح شدن آمادگی رفسنجانی برای ورود به صحنه‌ی انتخابات پاره‌ای مطبوعات دوم خرداد و برخی نویسندگان شجاع و آزادیخواه این «مرد قدرتمند نظام» را به محاکمه کشیدند و گوشه‌هایی از کارنامه‌ی ننگین فساد و جنایت او را افشا کردند. به این ترتیب انتخابات پیش از آغاز شدن، اولین نتایج خود را به صورت طرح رسوایی هاشمی رفسنجانی در صفحات مطبوعات و در مجالس و محافل مردم به بار آورد.

عدم انتخاب هاشمی، برای گردانندگان نظام شکستی بزرگ و غیرقابل تحمل بود. به همین جهت در عین حال که به طور ناگزیر به دیگر شکست‌ها تن دادند، در این مورد مشخص تمامی تلاش خود را به کار گرفتند که رفسنجانی حتا به صورتی تحقیرآمیز و مفتضحانه به مجلس راه یابد. فشار شدید شورای نگهبان به وزارت کشور، بازخوانی دوباره‌ی صندوق‌ها، ریختن رای به نام هاشمی رفسنجانی در صندوق‌ها، خواندن آرا دیگران به نام وی، به تأخیر انداختن اعلام نتایج انتخابات تهران و... گوشه‌ای از تقلاها و تقلب‌ها برای بیرون آوردن رفسنجانی از صندوق‌های انتخابات را نشان می‌دهد. سرانجام نیز با فشار و تقلب آشکار رفسنجانی را به عنوان نفر سی‌ام تهران اعلام کردند. با وجود این رفسنجانی برخلاف تصور و امید حاکمان دیگر نمی‌تواند مهره‌ای کارا باشد. شرایط سال‌های ۶۰ سپری شده است. کارآیی و قدرتمندی رفسنجانی در آن دوران تنها به دلیل توانایی او در توطئه‌گری و حذف و نابودی مخالفان نبود، بلکه در درجه‌ی اول ناشی از آن بود که آن سال‌ها، دوران اقتدار جمهوری اسلامی، دوران توهم مردم و دوران ضعف و تلاشی مخالفان بود و امروز دوران ضعف و تلاشی این رژیم، دوران زدوده شدن توهم مردم و دوران رشد و اعتلای مبارزه علیه نظام و زمامدارانی است که کارنامه‌ی بیست ساله آن‌ها چیزی جز ویرانی و سرکوب و فقر و نابسامانی اجتماعی نیست.

ب: طرد راه حل‌های سازشکارانه و میانی

یکی از وجوه قابل ملاحظه در رای مردم، برخورد آن‌ها به شعارهای میانه‌روانه، به مواضع مبهم و نیروهای میانی و سازشکار بود. در آستانه‌ی انتخابات بخش‌هایی از جبهه‌ی راست که می‌دانستند شعارهای کهنه‌ی آن‌ها زمینه‌ای در میان مردم ندارد، به تأسیس «حزب» و گروه‌های جدید، تنظیم لیست‌های مختلط و طرح شعارهای ریاکارانه و ظاهراً سازگار با فضای سیاسی کنونی پرداختند. «اعتدال سیاسی»، «وفاق ملی»، «تفاهم»، «توسعه‌ی همه‌جانبه و دفاع از ارزش‌ها» کالاهایی بودند که توسط اینان به بازار انتخابات عرضه شد. ولی این کالاها خریداری نیافت. مردم در پشت شعارهای مبهم و فریب‌کارانه‌ی «اعتدال سیاسی»، ترمز شدن روند کنونی، در «وفاق ملی و تفاهم» سازش و کنار آمدن با حاکمان و در «ارزش‌های» آن‌ها، همان

ارزش‌های کهنه‌ی قصاص و قساوت و عقب‌ماندگی را می‌خواندند و به همین جهت به همه‌ی تلاش‌ها و شعارهای مبهم و مصالحه‌جویانه پاسخ منفی دادند. این واکنش مردم اما به این گروه‌ها محدود نبود. آن‌ها در عین حال بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی خود را به آن بخش از جبهه‌ی دوم خرداد نیز نشان دادند که همچنان در پی سازش است. این اعلام بی‌اعتمادی نسبت به نامزدهای «کارگزاران سازندگی» یکی دیگر از جوانب و نتایج مهم و آموزنده‌ی انتخابات و یک بیان روان‌شناسی اجتماعی امروز جامعه‌ی ما است. دفاع «کارگزاران» از رفسنجانی، شعارهای مبهم آن‌ها، مخالفت آن‌ها با تعمیق خواست‌های اصلاح‌طلبانه و... سبب واکنش قاطع مردم در برابر آن‌ها و رای منفی به نامزدهای این گروه شد.

این واقعیت نشان می‌دهد که تصور و انتظارات مردم از اصلاحات، نه تغییراتی سطحی، بلکه دگرگونی‌هایی اساسی و ساختاری است. این واقعیت در جریان انتخابات و نتایج آن چنان آشکار و غیرقابل انکار بود که حتا وابستگان به جناح راست نیز ناگزیر اعتراف کردند که مردم نه فقط به مسببین اوضاع کنونی، بلکه همچنین به نمایندگان اصلاحات سطحی رای منفی دادند.

ج: اعلام رای و نظر در مسئله‌ی اصلاحات

رای‌های داده شده به نامزدهای جبهه‌ی دوم خرداد نیز گزارشگر همین واقعیت و بازتاب بی‌ابهام خواست مردم برای آزادی و رهایی از سلطه‌ی حاکمیت نظام است. بیشترین رای را کسانی داشته‌اند که از تعمیق اصلاحات و تغییرات اساسی جانب‌داری و در برابر جناح حاکم موضعی قاطع و روشن اتخاذ کردند. از نیروهای جبهه‌ی دوم خرداد کسانی بیش از همه از تأیید مردم برخوردار گردیدند که خود را با این خواست تعمیق‌شده‌ی مردم انطباق داده و صریح و شفاف موضع گرفته‌اند. و به عکس کسانی که نتوانستند با روند تحول همگام شوند و یا با ابهام و تزلزل سخن رانند و گام برداشتند (حتا اگر در گذشته مدافع اصلاحات و آزادی به شمار می‌رفته‌اند) با واکنشی متناسب با موضع کنونی روبه‌رو و یا به کلی طرد شدند.

۴- مجلس ششم و انتظارات مردم

برخلاف دوره‌های پیشین، این بار اکثریت بزرگ منتخبان به خاطر داشتن مواضع اصلاح‌طلبانه و دادن وعده‌ی اصلاحات سیاسی و اقتصادی به مجلس راه یافتند. اینان در فضای کنونی ایران، در شرایط گسترش سدناپذیر جنبش مردم، بالارفتن توقعات عمومی و وجود مطبوعات مستقل و اصلاح‌طلب طبعاً نمی‌توانند وعده‌های خود را به فراموشی سپارند. تجربه‌ی انتخابات، سرنوشت نامزدهای «کارگزاران» و فائزه

رفسنجانی برای اینان درس عبرتی است. منتخبان هوادار اصلاحات به خوبی واقفند که اگر نخواهند به چنین سرنوشتی دچار شوند، باید به وعده‌های خود وفادار بمانند. به همین جهت احتمالاً می‌توان پیش‌بینی کرد که اکثریت مجلس با پافشاری بر خواست‌های مردم، در جهت تغییر قوانین ضددمکراتیک، در جهت تغییر در وضعیت نهادهای موجود و مهار آن‌ها، در جهت گسترش فضای سیاسی و بهبود شرایط زندگی و امنیت اجتماعی گام بردارد. از سوی دیگر اقدام در این راستا به طور اجتناب ناپذیر به درگیری‌های میان جبهه‌ی دوم خرداد و نهادهای حاکم بیش از پیش دامن خواهد زد و در عین حال موجب شکاف در درون جبهه‌ی دوم خرداد خواهد شد. درباره‌ی سرانجام این تلاش و درگیری‌ها هنوز نمی‌توان پیش‌بینی قطعی کرد، اما در هر حال از هم اکنون می‌توان گفت که:

۱- این تلاش‌ها به ایجاد پاره‌ای تغییرات و اصلاحات در درون این نظام و ارگان‌های مختلف آن منجر خواهد شد، اصلاحاتی که کم و بیش دامنه‌ی خودسری‌ها و تجاوزات گروه‌های حاکم را محدود می‌سازد. نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی این تغییرات تصادمات ناشی از آن مآلاً کل نظام را ناتوان‌تر و ضربه‌پذیرتر می‌کند.

۲- تلاش اصلاح‌طلبان برای ایجاد تغییرات و روبه‌رو شدن آن‌ها با سدهای غیرقابل عبور ساختاری، با قانون اساسی متکی بر نظام ولایت و نهادهای مافوق قانون - در زمانی نه چندان طولانی - آشکار خواهد ساخت که اصلاحات عمیق و بنیادی در چارچوب این نظام ممکن نیست و رهایی از ناهنجاری‌ها و فساد و استبداد کنونی بدون تغییر بنیادها و ساختارهای موجود، بدون رهایی از حکومت دینی و ولایت فقیه میسر نخواهد بود. این تجربه‌ی مستقیم بدون شک هر روز بخش‌هایی بزرگتر از نیروهای اصلاح‌طلب امروز را به جدایی از نظام و مقابله‌ی با آن خواهد کشاند و صف‌بندی و فضایی جدید را در ایران به وجود خواهد آورد. صف‌بندی جدیدی که در هر حال توازن کنونی را به سود نیروهای آزادیخواه و لاییک تغییر خواهد داد.

۳- وضعیت فوق با توجه به حضور فعال مردم در صحنه‌ی سیاسی و خواست جدی آن‌ها برای تغییرات اساسی، بی‌تردید روند فروپاشی نظام را بیش از پیش تسریع خواهد کرد و پایان آن را نزدیک خواهد ساخت.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌ی ۳۸ - فروردین ۱۳۷۹ (آوریل ۲۰۰۰)

استراتژی بحران

با آشکار شدن نتایج انتخابات ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی دور تازه‌ای از تعرض همه‌جانبه‌ی شکست‌خوردگان آغاز گردید. انتخابات ۲۹ بهمن و رای منفی مردم به مافیای حاکم، از دست دادن مجلس ششم و ناکامی همه‌ی تلاش‌ها و توطئه‌های چند ماهه برای تسخیر آن طبعاً نمی‌توانست بدون واکنش بماند. بنابراین تهاجم جدید در اساس امری غیرعادی و غیرمنتظره نبود. این تهاجم، واکنش شکست‌خوردگان وحشت‌زده در برابر خطرات احتمالی ناشی از توازن سیاسی پس از انتخابات و ادامه‌ی تقلابها و آزمون‌های بی‌فرجام سه سال گذشته برای متوقف ساختن روند کنونی است. آن چه تازگی دارد ابعاد حمله و ارتباط آن با سایر عملیاتی است که در آرزوی طراحان پروژه باید در گام‌های بعدی به اجرا درآیند.

هجوم گسترده‌ی اخیر و به طور کلی «استراتژی بحران» که خشک‌مغزان نظامی و غیرنظامی نیروهای حاکم به عبث به آن دل بسته‌اند یک بار دیگر نشان می‌دهد که مافیای حاکم برای حفظ امتیازات خویش لحظه‌ای از مقاومت و تلاش و توطئه باز نمی‌ایستد و با به کارگیری همه‌ی امکانات و اهرم‌ها می‌کوشد مردم و نیروهای سیاسی رقیب را از صحنه خارج سازد و به سلطه‌ی خویش دوام بخشد. آن چه اما تا کنون کمتر به آن توجه داشته‌اند شرایط کنونی جامعه و ساختار توازن سیاسی نیروهاست که بازگشت به گذشته را غیرممکن ساخته است. انتخابات ۲۹ بهمن، کشمکش‌های پس از آن، تشکیل «ستاد بحران» و تعرض‌های قبل و بعد از آن ضمن نمایش سرسختی حاکمان در حفظ سیطره‌ی خویش، آشکار ساخت که دیگر نمی‌توانند این عامل و نقش آن را نادیده بگیرند. حوادث پس از ۲۹ بهمن، تأثیر و نقش توازن موجود را هم در محاسبات و برنامه‌ریزی‌های مافیای حاکم و هم در سیاست‌ها و اقدامات جبهه‌ی دوم خرداد نشان می‌دهد.

در زیر با مرور تلاش‌های جبهه‌ی راست برای بقای خلافت خود ناتوانی‌ها و محدودیت‌های آن را در احیای اقتدار گذشته و شرایط بلوکه‌ی ناشی از ساختار تعادل سیاسی موجود را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تلاش و توطئه‌های بی‌وقفه‌ی مافیای حاکم جهت حفظ قدرت و امتیازات

مافیای حاکم از اولین شکست بزرگ و ناگهانی در دوم خرداد ۷۶ تا کنون تکاپویی بی‌وقفه را جهت بستن فضای به وجود آمده و جلوگیری از پیشروی جنبش مردم و

جبهه‌ی سیاسی رقیب دنبال کرده است. حادثه آفرینی، بحران سازی، اعمال فشارهای گوناگون بر نیروهای مخالف وابسته به نظام، دستگیری عناصر رادیکال این جبهه از جمله همکاران و نزدیکان رییس جمهور، سازش‌های موقت و بده بستن یا خاتمی، سرکوب اعتراضات مردم، تهدید و دستگیری و قتل روشنفکران آزادیخواه، سازماندهی عملیات خشونت و جنایت رسمی و غیررسمی، طراحی و اجرای برنامه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای، تهدید و تعطیل پی در پی مطبوعات منتقد، به خون کشیدن مقاومت‌های دانشجویی، ترور حجاریان و... سیاهه‌ای از این تکاپوی لاینقطع است. با نزدیک شدن انتخابات ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی و نگرانی از افتادن یکی از نهادهای مهم حاکمیت به دست نیروهای رقیب و اصلاح‌طلب، برنامه و تدارکی جدید برای تسخیر مجلس و مآلاً متوقف ساختن حرکت مردم لازم بود. برای این منظور متخصصان توطئه و خشونت جهت عبور از بحران و «نجات نظام» به هاشمی رفسنجانی که به «مرد بحران‌ها و توطئه‌های پنهانی» شهرت دارد، امید بستند و به یاری او چند ماه قبل از انتخابات پروژه‌ای را تنظیم و به عمل گذاردند که به جای مهار بحران، بحران‌هایی تازه آفرید و به جای نجات نظام آن را ضعیف‌تر کرد. این پروژه که هدف آن فراهم ساختن زمینه‌ی سلطه بر «قوه‌ی مقننه» و بازسازی گذشته بود، با وجود اجرای بخش‌هایی از آن از قبیل: بستن روزنامه‌ی سلام، تصویب طرح «کلیات لایحه‌ی اصلاح قانون مطبوعات»، سرکوب جنبش دانشجویی، محاکمه‌ی برخی نویسندگان و مدیران نشریات مستقل و وابسته به جبهه‌ی دوم خرداد، تغییر سن رای دهندگان، تأیید ادامه‌ی نظارت استصوابی شورای نگهبان و... در تحقق هدف‌های خود به طور کلی ناکام ماند. این ناکامی تجربه‌ی بزرگ دیگری بود که نشان می‌داد در دوران ضعف و تزلزل نظام و اعتلای جنبش مقاومت مردم علیه آن، حتا «متخصصان توطئه» و «غلبه بر بحران» از نوع هاشمی رفسنجانی قادر نیستند گرایش عمومی رو به رشد جامعه را متوقف سازند.

با همه‌ی این‌ها کسانی که موجودیت خود را در معرض مخاطره می‌بینند تا خاکریز آخر را می‌روند، به همین جهت پس از روشن شدن نتایج انتخابات، با سراسیمگی تقلاهایی جدید برای تغییر وضع به وجود آمده آغاز گردید. ابزار اصلی خشونت‌گرایان حاکم کماکان اعمال خشونت، ترور، ارباب و استراتژی آن‌ها برای خروج از بحران موجود، ایجاد بحران‌های جدید است. تقلاهای اخیر نیز به اتکای همین ابزارها و در چارچوب همین استراتژی شروع شد. برای پیشبرد عملیات جدید، «ستاد بحران» زیر نظر خامنه‌ای و رفسنجانی به سازماندهی تعرضی همه جانبه دست زد که ترور حجاریان اولین گام آن بود. به دنبال آن بخش‌های مختلف شبکه‌ی مافیا هر یک با وظیفه‌ای معین وارد میدان شدند و با هماهنگی و شتاب این تهاجم را در جبهه‌های گوناگون با اقدامات زیر به پیش بردند:

- اعلام مخدوش بودن انتخابات برخی از حوزه‌ها و ابطال آن‌ها توسط شورای نگهبان.

- پس از قطعی شدن نتیجه‌ی انتخابات تهران و باخت مفتحضانه‌ی رفسنجانی - امید جبهه‌ی خامنه‌ای، دستیابی رفسنجانی به ریاست مجلس بود -، بازخوانی دوباره‌ی صندوق‌ها را در بخشی از مناطق تهران تحمیل کردند و با توسل به تقلب‌های آشکار و رسوا، هاشمی رفسنجانی را در لیست سی نفره‌ی انتخاب شدگان تهران گنجاندهند.

- خودداری شورای نگهبان از اعلام نتایج انتخابات تهران و به گروگان گرفتن آن برای دستکاری‌ها و سازش‌های بعدی.

- صدور بیانیه‌ی سپاه پاسداران که در آن به دشمنان ریز و درشت هشدار می‌دهند زمانی که «صدای پتک انقلاب را در فضای جامعه‌ی خود حس کنند» فراخواهد رسید.

- اعلام مصوبه‌ی «مجمع تشخیص مصلحت» و «شورای نگهبان» که در آن مجلس را از حق تحقیق و بررسی در باره‌ی نهادهای تحت نظر «رهبری» از قبیل «صدا و سیما»، «بنیاد مستضعفان»، «بنیاد جانبازان»، «کمیته‌ی امام خمینی»، «سپاه پاسداران» و سایر «نیروهای نظامی و انتظامی»... یعنی اهرم‌ها و نهادهای مهم اقتصادی، نظامی و فرهنگی محروم می‌کند. این مصوبه اعلام آشکار بی‌اعتنایی به نتیجه‌ی انتخابات و رای مردم و تلاش برای تبدیل مجل ششم به مجلسی اخته و ضعیف است.

- توقیف ۱۶ نشریه و تعطیل مطبوعات به دنبال سخنرانی «رهبر» و تصریح وی که «برخی روزنامه‌ها به پایگاه دشمن تبدیل شده‌اند». شاهرودی «رییس قوه‌ی قضاییه» و مقتدایی «رییس دیوان عالی کشور» با صراحت اعلام می‌دارند که توقیف مطبوعات به دستور رهبر انجام گرفته و «دستورات رهبری برای همه‌ی مقامات مربوطه و سیاست‌های دستگاه‌های حکومتی لازم‌الاجرا» و دستورات و سخنان رهبر «قانون» است. این اظهارنظرها از یک سو شرکت مستقیم «رهبر» را در تصمیم‌گیری‌ها و عملیات «ستاد بحران» و از سوی دیگر بی‌معنا بودن «قانون» و «قانونمداری» را در نظام ولایت فقیه به نمایش گذارد.

اقدامات بالا به ویژه تعطیل تقریباً تمامی مطبوعات جبهه‌ی رقیب و مخالف با موجی بزرگ از تهدید و ارباب برای ایجاد فضای ترس و خفقان همراهی شد که تا کنون همچنان ادامه دارد. بازداشت برخی مسئولان و نویسندگان روزنامه‌ها (شمس‌الواعظین، اکبر گنجی، لطیف صفری و...) و یا احضار آن‌ها به دادگاه (از جمله عمادالدین باقی و محمدرضا خاتمی نماینده‌ی اول تهران و...)، تشدید حمله به مخالفان و بمباران تبلیغاتی افتراآمیز از سوی صدا و سیما و روزنامه‌های سازمان سرکوب (کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت و...)، سخنرانی‌های تهدیدآمیز «رهبر»،

رفسنجانی و سایر گردانندگان نظام، صدور حکم جلب و بازداشت شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و دستگیری مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی و... تهدید به دستگیری‌های گسترده، مختومه اعلام کردن پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پرونده‌ی ترور حجازیان، تدارک راه‌پیمایی‌ها و سرانجام حمله‌های مستقیم به خاتمی فرازهایی از این موج بزرگ است که باند حاکم با هدف بلاواسطه‌ی تغییر نتایج انتخابات، جلوگیری از تشکیل مجلس ششم و یا تبدیل آن به مجلسی ضعیف و ارگانی اخته و بی‌مصرف و نهایتاً زمینه‌سازی برای تغییر شرایط موجود، به آن متوسل شده است. مطالعه‌ی عملیات و اقدامات پس از انتخابات تا کنون، بررسی موضع‌گیری‌ها، تبلیغات و تهدیدهای میدان‌داران خشونت و نظریه‌پردازان و گردانندگان نظام و مباحث «ستاد بحران» نشان می‌دهد که هدف اصلی پروژه‌ی تهاجم جدید متوقف ساختن پیشروی جنبش کنونی، تضعیف و تلاشی آن و استقرار دوباره‌ی حاکمیت بلامنازع مافیای مسلط است. طبق پندار و طرح برنامه‌سازان و سازماندهان این پروژه و آن گونه که در گفتگوی «ستاد» کذایی تصریح شده است برای این منظور باید قبل از دور دوم انتخابات و تشکیل مجلس ششم عملیات زیر انجام می‌گرفت: بستن مطبوعات و «گسست رابطه»ی آن‌ها و نیروهای دوم خرداد با مردم، «قطع امکانات خبررسانی» به مردم، دستگیری جمعی از نویسندگان و روشنفکران و از این طریق ایجاد فضای ترس و ارباب و «نخانه‌نشین» کردن روشنفکران و مردم معترض، «پرونده سازی» علیه نمایندگان منتخب دوره ششم، «جوسازی» علیه عده‌ای از وزیران خاتمی، دستگیری شماری از بلندپایگان دوم خرداد «به اتهام وابستگی به خارج و جاسوسی برای بیگانگان».

برای اجرای این عملیات همان طور که دیدیم، همه‌ی اجزا و نهادهای قدرت و پاسداران نظام ولایت: «رهبر»، «مجمع تشخیص مصلحت» و رئیس آن، «شورای نگهبان»، «مجلس شورای اسلامی»، «قوه قضاییه»، «فرماندهان سپاه» و بخش تبلیغات سازمان سرکوب (صدا و سیما و روزنامه‌های کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی) وارد کارزار شدند. با صدور فرمان حمله توسط «رهبر»، قوه قضاییه و ارگان‌های سرکوب به کار افتادند، روزنامه‌ها تعطیل و دستگیری‌ها آغاز شدند، ارگان‌های تبلیغاتی زمینه‌ساز بحران و خشونت فضای تهمت و افترا و ترس و وحشت را دامن زدند. دور دوم انتخابات سرانجام در چنین فضای برگزار گردید. اما در این انتخابات هیچ نشانی از موفقیت حاکمان نبود. به عکس شکست آن‌ها بیشتر و مفتحضانه‌تر شد. «گسست اطلاعاتی و ارتباطی» و یکه‌تازی بلامنازع دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌های وابسته، دستگیری‌ها و جوسازی‌ها و نمایش قدرت مردم را مرعوب و منفعل نکرد، بلکه آن‌ها با خشم و انزجاری بیشتر برای جلوگیری از راه‌یافتن نامزدهای جبهه‌ی حاکم به مجلس به فعالیت پرداختند و با رای خود

ضربه‌ای بزرگتر از دور اول بر آن وارد ساختند و نشان دادند که حربه‌ی ارعاب دیگر کارایی خود را از دست داده است و خارج کردن مردم از صحنه و «خانه‌نشین کردن» آزادیخواهان آرزو و پنداری است که تنها می‌تواند در ذهن طراحان استراتژی بحران ظاهر شود.

سیاست و واکنش اولیه‌ی گروه‌های جبهه‌ی دوم خرداد در قبال عملیات تعرض جدید از یک سو دعوت مردم به آرامش و از سوی دیگر مذاکره و کشمکش با «رهبر» و بخشی از نیروهای جناح راست بود. آن‌ها در عین دعوت مردم به حفظ آرامش می‌کوشیدند برخورداری خود را از حمایت و رای مردم و خطر عصیان عمومی را وسیله‌ی اعتراض و تهدید خود قرار دهند و با تکیه بر آن، تعرض آغاز شده را متوقف سازند و با نیروهای خشونت‌گرای مسلط به توافق برسند. با وجود این، اعتراضات دانشجویی در دانشگاه‌ها آغاز گردید و به جای نشریات توقیف شده، روزنامه‌هایی دیگر شروع به انتشار کرد. پس از روشن شدن نتایج دور دوم انتخابات، لحن نیروهای دوم خرداد و مقاومت آن‌ها شدتی بیشتر یافت. بخش‌هایی از جبهه‌ی راست هم نگرانی و نارضایتی خود را از وضعیت متلاطم به وجود آمده نشان دادند و در جستجوی یک توافق و یک راه حل میانی به تکاپو افتادند. آن‌ها هراس داشتند که با بستن روزنامه‌ها و تلاش عبث در قطع رابطه‌ی اطلاعاتی میان مطبوعات و مردم، رسانه‌های خارجی و سایت‌های روی اینترنت به منبع اصلی و فعال خبردهی و خبررسانی تبدیل شوند و در نتیجه تنش اجتماعی جایگزین «سکوت» مورد انتظار شود. به همین جهت از آن حمایت نکردند. به این ترتیب اوضاع بحرانی شکاف و اختلاف در جبهه‌ی راست را نیز به دنبال آورد و دایره‌ی حمایت از خشونت‌گران سرسخت را محدودتر ساخت.

شرایط کنونی جامعه و بن‌بست حاکمیت

اسناد و اعترافات گردانندگان پروژه‌ی خشونت و گفتگوهای «ستاد بحران» نشان می‌دهد که به اقرار آن‌ها ۷۵ درصد مردم و ۷۰ درصد سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی با باند حاکم مخالفند، حرکت مردم و جوانان به جریانی فعال و رو به رشد تبدیل شده است، قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه (با انتخابات اخیر) به دست نیروهای مخالف یا رقیب آن‌ها یعنی جبهه‌ی دوم خرداد افتاده است، میان مطبوعات منتقد و مردم شبکه‌ی اطلاعاتی منسجم و گسترده‌ای وجود دارد و روشنفکران و دانشجویان به نیروی مقاوم تهدیدکننده‌ای علیه نظام تبدیل شده‌اند.

از نظر «ستاد بحران» مجموعه‌ی این شرایط، ولایت آن‌ها را در معرض خطری جدید قرار داده است و بنابراین باید هر چه زودتر آن را تغییر داد. با وجود این متخصصان

سرکوب و خشونت آگاهند که دیگر به سادگی نمی‌توان شرایط نام‌برده را دگرگون ساخت. این امر را بیش از هر چیز در اعترافات و استراتژی آن‌ها می‌توان مشاهده کرد. با این که اقدام نظامی و توسل به سرکوب عمومی معمولاً آخرین «راه‌حل» نیروهای استبدادی در حال زوال است ولی حکام جمهوری اسلامی و حتی برنامه‌ریزان خشونت‌گرایی آن در عین حال می‌دانند که در شرایط کنونی با توجه به ساختار توازن نیروها، مقاومت مردم و مخالفت اکثریت بزرگ نیروهای نظامی و انتظامی این «راه‌حل» نه عملی است و نه کارایی لازم را دارد. علاوه بر این بخش‌هایی قابل ملاحظه از جبهه‌ی راست نیز که حاصلی در آن نمی‌بینند و بیم آن دارند که با این روش‌ها شرایطی به وجود آید که دیگر نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان با ماجراجویی‌های کودتاگرانه و «خطرناک» مخالف‌اند. به همین سبب «ستاد بحران» با وجود تهدید به «شکستن مجموعه‌ها» در عمل پروژه‌ای را طراحی می‌کند و به اجرا می‌گذارد که طبق آن باید از راه گسست اطلاعاتی و ارتباطی «میان مردم» و جبهه‌ی دوم خرداد و «دستگیری» عده‌ای از نیروهای مخالف و رقیب و «ایجاد ترس و ارباب» جنبش را از پیشروی بازداشت و مردم را از صحنه خارج کرد. این پروژه‌ی فرسایش و تضعیف تدریجی جبهه‌ی دوم خرداد و جنبش رو به اعتلای مردم گویای تنگناهای حاکمیت و استیصال آن است.

با این که تعطیل مطبوعات، پرونده سازی و جو ارباب، کوشش در تغییر نتایج انتخابات و... کماکان ادامه دارد و تهاجم اخیر در هم نشکسته است و با این که این تهاجم ممکن است به طور موقت امتیازاتی به سود جناح راست (از جمله در زمینه‌ی ترکیب مجلس ششم) به همراه داشته باشد، معیناً اعترافات «ستاد بحران»، برنامه‌ی آن و نتایج تا کنونی اجرای این برنامه نشان می‌دهد که:

۱- علی‌رغم آرزوها و تقلاهای آدمخوران برای «شکستن مجموعه‌ها» و «خارج کردن مردم از صحنه» امکانات کودتا و سرکوب عمومی و بازگشت به گذشته دیگر وجود ندارد. در شرایط کنونی به دلیل ساختار تعادل نیروها، ضعف نیروهای حاکم و شکاف‌های فزاینده‌ی درون آن و حتی درون جبهه‌ی راست و مهمتر از همه نقش روزافزون مردم، جوانان، دانشجویان و زنان در مبارزات سیاسی- اجتماعی جاری، زمینه‌های عملی اجرای چنین پروژه‌ای موجود نیست و در صورت تحمیل ماجراجویانه‌ی آن نتیجه‌ای جز شکست قطعی به دنبال نخواهد داشت. تهدید به کودتا در واقع حربه‌ای است در دست نیروهای خشونت‌گرا، برای ایجاد وحشت، ترمز کردن نیروهای متزلزل و مآلاً سازش و بده بستن با جبهه‌ی مقابل.

۲- در شرایط کنونی هیچ یک از دو نیروی اصلی جمهوری اسلامی (جبهه‌ی راست و جبهه‌ی خاتمی و دوم خرداد) نه می‌خواهد و نه می‌تواند دیگری را حذف کند. به دلیل توازن نیروها و شرایط سیاسی- اجتماعی موجود هیچ یک از دو نیروی نام‌برده

از امکان و توانایی لازم برای حذف رقیب برخوردار نیست. از سوی دیگر (به استثنای عده‌ای سرسخت و افراطی) هر دو جریان به خوبی آگاهند که حذف دیگری (حذف یکباره و شتابزده) به دلیل پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و تنش‌های اجتماعی بزرگ و غیرقابل مهار ممکن است کل نظام را متلاشی سازد.

۳- دایره‌ی بسته و شرایط قفل شده‌ی کنونی، اما به هر حال قابل دوام نیست. علاوه بر دو نیروی فوق که هر یک خواهد کوشید با تضعیف دیگری شرایط موجود را به سود خود تغییر دهد، عامل مردم و جنبش عمومی مردم که خواست آن بسیار فراتر از برنامه‌های اصلاح‌طلبانه‌ی جبهه‌ی دوم خرداد است و هر روز نقشی بیشتر در روند تحولات جامعه و ساختن فردا ایفا می‌کند، نخواهد گذاشت مافیای فساد و جنایت گذشته را بازسازی کند. به اعتبار همین جنبش و نقش آن است که می‌توان با قطعیت گفت تهاجم‌هایی از نوع حمله‌ی اخیر و بستن مطبوعات دیری نخواهد پایید. این گونه تعرض‌ها، که عملیات اخیر نه اولین و نه آخرین آن‌ها است و در آینده تا مدت‌ها تکرار خواهد شد، حتا اگر هم با امتیازاتی به سود جناح راست همراه باشد همانند همه‌ی تعرض‌های مشابه در سه سال گذشته فروکش خواهد کرد و پیامد آن چیزی جز تضعیف بیش از پیش جبهه‌ی راست، محدود شدن امکانات و دایره‌ی عمل آن و مآلاً تسریع فروپاشی نظام ولایت فقیه و حکومت مذهبی نخواهد بود.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌ی ۴۰ - خرداد ۱۳۷۹ (ژوئن ۲۰۰۰)

در باره‌ی سفر خاتمی به آلمان

پس از ماه‌ها گفتگو بر سر دیدار خاتمی از آلمان و تلاش برای برداشتن موانع و مشکلات، سرانجام این دیدار با تدارک امنیتی گسترده در روزهای ۱۰ تا ۱۲ ژوئیه انجام گرفت. این سفر هم برای میزبان به خاطر گشوده شدن دورنمای معاملات پر سود اقتصادی و امضای قراردادها و هم برای میهمان به خاطر بهره‌برداری‌های سیاسی سفری «موفق و پر بار» بود و طرفین از آن با رضایت و خرسندی یاد کردند. آن چه اما در جریان این سفر غایب و در واقع قربانی منافع اقتصادی بود، منافع و مصالح کشور ما و حقوق بشر در ایران بود.

«شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» همان گونه که در بیانیه‌ی خود به این منظور تصریح کرده است، نه تنها با روابط عادی ایران با خارج و گسترش این روابط مخالفتی ندارد، بلکه انزوای سیاسی - اقتصادی ایران را به سود حکام جابر و فاسد ایران و به زیان مردم می‌داند. اما این که این مناسبات وسیله‌ی پرده‌پوشی سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی گردد، امری است که هیچ سازمان و ایرانی میهن‌دوست نمی‌تواند در برابر آن سکوت کند. این واقعیت که انزوای ایران یک عامل تشدید و تداوم فقر و استبداد و قربانیان آن منابع انسانی و مالی کشور به ویژه توده‌ی بزرگ تهیدستانند، به معنای آن نیست که مناسباتی را بپذیریم که با آن منافع ملی و تلاش مردم برای رهایی از سلطه‌ی ملایان خدشه‌دار گردد. دیدار خاتمی از آلمان هم از این جنبه، یعنی چگونگی رفتار با منافع و مصالح کشورمان و هم از لحاظ چگونگی واکنش بخش‌های مختلف اپوزیسیون خارج از کشور قابل تأمل و توجه است. به همین جهت این دیدار را در دو زمینه‌ی نام‌برده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - دولت آلمان و سفر خاتمی

مناسبات تجاری آلمان با ایران دارای پیشینه‌ای تاریخی و در دورانی ابعادی وسیع و گسترده داشته است. ایران یکی از بازارهای مهم آلمان و یک منطقه‌ی مهم سرمایه‌گذاری و صدور تکنولوژی، صنایع و کالاهای آلمان به شمار می‌رفته است. سرمایه‌داران و صاحبان صنایع آلمان با بازار ایران آشنایی دیرینه و طولانی دارند. در دوران بیست ساله‌ی پس از انقلاب مناسبات دو کشور به طور ناگزیر دستخوش نوسانات بسیار گردید و حجم مبادلات بازرگانی میان دو کشور به میزانی قابل

ملاحظه کاهش یافت. مع هذا دولت و سرمایه‌داران آلمانی با وجود سیاست بسته‌ی جمهوری اسلامی، اجبارات و الزامات سیاسی بین‌المللی و فشارهای امریکا همواره کوشیده‌اند روابط خود را با ایران به گونه‌ای حفظ کنند و حتا نقش حلقه‌ی واسط میان ایران و غرب را ایفا کنند. دولت آلمان در سال‌های ۹۰ میلادی با توجه به فشار افکار عمومی آلمان و جهان و اعتراض آن‌ها نسبت به نقض حقوق بشر در ایران ناگزیر سیاست «دیالوگ انتقادی» با جمهوری اسلامی را مبنای سیاست خود اعلام کرد، یعنی حفظ رابطه با رژیم ملایان در عین گفت‌وگو و فشار در زمینه‌ی رعایت حقوق بشر در ایران.

پس از رای دادگاه میکونوس و آشکار شدن نقش بالاترین مقامات جمهوری اسلامی (خامنه‌ای، رفسنجانی، فلاحیان و...) در جنایت میکونوس و به طور کلی نقش آن‌ها در تروریسم دولتی، ادامه‌ی سیاست «گفتگوی انتقادی» دیگر ممکن نبود. در نتیجه پس از رای دادگاه تنش‌هایی جدید بر فضای روابط دو کشور حاکم گردید و روابط بار دیگر به سردی گرایید. در سه سال اخیر روند تحولات در ایران امکانات و زمینه‌های مناسبی جهت بهبود و گسترش مناسبات با خارج به وجود آورد. از یک سو نیروهای جبهه‌ی دوم خرداد که باز شدن درها به خارج را به سود خود ارزیابی می‌کردند، بر یک دیپلماسی فعال و حضور مؤثر در عرصه‌ی بین‌المللی پای فشردند و از سوی دیگر بخش‌هایی از جبهه‌ی حاکم به جبر نیازهای اقتصادی و فشارهای اجتماعی ناشی از آن و به امید خروج از تنگناهای موجود به جانبداری از ایجاد تغییرات در سیاست خارجی تا کنونی برخاستند.

مشکل دولت آلمان این بود که اولاً قبل از انتخابات دو سال پیش این کشور، دو حزب تشکیل دهنده‌ی ائتلاف دولتی کنونی، یعنی «حزب سوسیال دمکرات» و «حزب سبزها» پس از اقتضاح میکونوس دولت قبلی و سیاست «گفتگوی انتقادی» را به شدت مورد حمله قرار داده و از اتخاذ یک سیاست خارجی مبتنی بر توجه به حقوق بشر جانبداری کرده بودند. و ثانیاً هم قبل و هم بلافاصله بعد از پیروزی در انتخابات اعلام کرده بودند که رعایت حقوق بشر یکی از مبانی اصلی سیاست خارجی و روابط آن‌ها با سایر کشورها است. اما پس از سفر خاتمی به ایتالیا و فرانسه، دولت و سرمایه‌داران آلمانی خود را با شرایطی جدید روبه‌رو دیدند و لازم بود برای عقب نیافتادن از رقبا و استفاده از غنایم و بازار ایران به سرعت دست به کار شوند، به ویژه این که با افزایش بهای نفت و ایجاد دورنمای جدید و امکانات مالی بیشتر ایران، باید به هر قیمت وارد میدان می‌شدند و با شتاب مشکلات موجود از جمله مشکلاتی چون بازداشت هوفر «بازرگان» یا «جاسوس» آلمانی در ایران که گروگان بخشی از حاکمیت بود و همچنین مشکل وعده‌های قبلی در مورد «حقوق بشر» را «حل» می‌کردند. هوفر آزاد شد و به آلمان بازگشت. کنفرانس برلن نیز

که از سوی جناحی از نیروهای حاکم به عنوان یک وسیله‌ی تخریب مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود، به دلیل فشار خاتمی و بخشی از جبهه‌ی راست که خواهان گسترش روابط با اروپا است نتوانست نقش ترمز را ایفا کند. بنابراین تنها دولت آلمان بود که می‌بایستی خود را از سایر بندها رها سازد. این دولت «مدافع حقوق بشر» باید به گونه‌ای تکلیف خود را با حقوق بشر روشن می‌کرد. این البته در شرایطی که در ایران یک باره ۱۸ روزنامه و نشریه، یعنی بارزترین دستاورد مبارزه‌ی سه ساله‌ی مردم و بزرگترین نمودار تغییرات و «اصلاحات» تعطیل می‌شوند و شماری از نویسندگان و مدیران آنها در زندان به سر می‌برند، در شرایطی که شرکت کنندگان در کنفرانس برلن که برگزارکننده‌ی غیرمستقیم آن وزارت خارجه‌ی آلمان است، به جرم بیان عقیده و نظر دستگیر و یا غیباً محکوم می‌شوند، امری ساده نیست. در عرف اخلاقی و انسانی قاعدتاً نمی‌شود همه‌ی این‌ها را نادیده گرفت و در باره‌ی آنها سکوت کرد و بدون بیان یک جمله در این زمینه‌ها و در مورد حقوق بشر در ایران، در شهری که رای دادگاه می‌کونوس همچنان در خاطره و ذهن مردم زنده است، از رییس جمهوری ایران استقبال کرد. اما در فرهنگ و عرف منافع اقتصادی و در منطق سرمایه وضع به گونه‌ای دیگر است. در آن جا می‌توان با بهانه و توجیه و یا بدون بهانه همه چیز را زیر پا نهاد. بر مبنای همین «عرف» و «اخلاق» دولت «متعهد به حقوق بشر»! آلمان، بدون کوچک‌ترین اشاره به حقوق بشر در ایران از نماینده‌ی جمهوری اسلامی استقبالی گرم به عمل آورد و برای آن سفر بزرگترین تدابیر امنیتی را سازمان داد و با این که مسئولان امنیتی آلمان، امکان ترور خاتمی را منتفی می‌دانستند، بیش از ۳۵۰۰ پلیس برای حفظ امنیت او تعیین کرد و برای این که صدای فریاد تظاهرکنندگان و منتقدین به گوش آقای خاتمی نرسد، همه‌ی نقل و انتقال‌ها را از طریق هوایی برنامه‌ریزی کرد.

در همان روز اول، پس از پایان گفت‌وگوهای دو جانبه یک کنفرانس مطبوعاتی نمایشی (در واقع یک نشست برای اعلام نتایج گفت‌وگوها و نه پرسش و پاسخ با نمایندگان رسانه‌ها) برگزار گردید. در این کنفرانس صدراعظم آلمان و آقای خاتمی پس از بیان خشنودی و رضایت خاطر خود از این سفر از هموار شدن زمینه‌ی گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی خبر دادند و صدراعظم آلمان بالا رفتن سقف بیمه‌ی هرمس را از ۲۰۰ میلیون مارک به یک میلیارد مارک به عنوان اولین ثمره‌ی این دیدار به اطلاع رسانه‌ها و خبرگزاری‌های حاضر رساند. بعد از پایان سخنان طرفین، صدراعظم آلمان جهت پیش‌گیری از طرح سئوال‌های مربوط به نقض حقوق بشر در ایران اعلام کرد که فقط دو نفر و هر کدام فقط یک سئوال می‌توانند مطرح کنند!! بلافاصله پس از صدور این مجوز! نماینده‌ی خبرگزاری جمهوری اسلامی شتابزده سئوال «بی‌آزار» و کلی خود را مطرح ساخت. دومین خبرنگار از صدراعظم

آلمان درباره‌ی مسایل مورد اختلاف در گفت‌وگوها پرسش کرد و ایشان نیز پرت و پلائی را به عنوان پاسخ، جواب داد. نه تنها در آن کنفرانس، بلکه در تمام سه روز دیدار، همه‌ی کوشش‌ها مصروف آن بود که سخنی در باره‌ی حقوق بشر در ایران گفته نشود. به جای آن اخبار گفت‌وگوهای اقتصادی، دورنماهای آینده‌ی سرمایه‌گذاری در ایران و سرانجام خیر امضای قرارداد یک میلیاردی میان ایران و آلمان انتشار یافت. در واقع بی‌شرمانه‌تر از این نمی‌شد از کنار تعرضات جمهوری اسلامی علیه آزادی‌ها و حقوق مردم گذشت. جالب این است که در سفرهای آقای خاتمی به ایتالیا و فرانسه، مقامات دولتی آن کشورها حداقل اعلام داشتند که در گفت‌وگوها به مسئله‌ی حقوق بشر در ایران نیز اشاره شده است. اما دولت آلمان برای استفاده از موقعیت به دست آمده سیاست تسلیم کامل را دنبال کرد و حاضر شد همه چیز را فدا کند. در نتیجه مسئله‌ی حقوق بشر در ایران بی‌پروا در قتل‌گاه منافع اقتصادی قربانی گردید.

مقامات ایرانی نیز با آگاهی به این «نقطه‌ی ضعف» طرف مقابل سر کیسه را شل کردند و با آب و تاب دورنمای منافع آتی را در برابر آن‌ها گشودند. آقای کمال خرازی در مصاحبه با مجله‌ی «اشپیگل» آلمان (۱۰ ژوئیه ۲۰۰۰) اعلام کرده بود که «در برنامه‌های اقتصادی ما ۱۳ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری پیش‌بینی شده است و ما برآنیم این چنین حجمی از عرضه جهت سرمایه‌گذاری برای خیلی از کشورها جالب توجه است... و این بازار عظیم برای آلمان و مؤسسات آلمانی باز است». او ادامه می‌دهد که «قوانین ما در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری روشن و صریح‌اند، هیچ کس نباید از چیزی نگران باشد. بر عکس صاحبان صنایع و مؤسسات باید جنبه‌های مثبت را ببینند: نیروی کار ارزان، هزینه‌های پایین انرژی و با حرکت از ایران، بازار فروش مجموعه‌ی منطقه‌ی آسیای مرکزی با ۳۵۰ میلیون نفر جمعیت». از این بهتر نمی‌توان چشم‌انداز زیبا و پر سود را در مقابل دولت و سرمایه‌داران آلمان به نمایش گذاشت. برای سرمایه‌داری آلمان که در سال‌های گذشته مجموع صادرات آن به ایران به ۱،۵ میلیارد کاهش یافته بود، شرایط جدید طبعاً فرصتی طلایی به شمار می‌رود. مضافاً این که با توجه به نقش و اهمیت این کشور در اتحادیه‌ی اروپا، این کشور به اتکای چنین مناسبات اقتصادی-سیاسی گسترده و حسنه خواهد توانست جایگاهی ویژه را به عنوان حلقه‌ی ارتباطی ایران و غرب اشغال کند.

۲- واکنش بخش‌های مختلف اپوزیسیون به سفر خاتمی به آلمان

در هفته‌های قبل از دیدار خاتمی و در روزهای اقامت او در آلمان، از سوی نیروهای مختلف اپوزیسیون واکنش‌ها، موضع‌گیری‌ها و فعالیت‌هایی گوناگون سازمان داده شد که می‌توان آن‌ها را در چهار بخش خلاصه کرد:

الف- تظاهرات سازمان مجاهدین خلق

سفر خاتمی به آلمان برای سازمان مجاهدین فرصتی مناسب بود جهت قدرت‌نمایی و نشان دادن نیرو و توانایی خود به دولت‌های اروپایی، رسانه‌ها و افکار عمومی. سازمان مجاهدین با به کارگیری همه‌ی امکانات مالی و سازمانی، با صرف هزینه‌های فراوان و تأمین مخارج سفر اعضا، هواداران و سیاحتگران بی‌تفاوت، به کار انداختن اتوبوس‌های مجانی و تدارک سازمانی و تبلیغاتی چند هفته‌ای توانست تظاهرات سه روزه‌ی بزرگی را سازمان دهد و با تمرکز حمله به خاتمی، «آلترناتیو» و «رئیس جمهوری»! خود، یعنی مریم رجوی را در معرض تبلیغ قرار دهد. با وجود این تدارک پر دامنه و تظاهرات چند هزار نفره، مقاصد گروه رجوی هم برای ایرانیان و هم برای رسانه‌ها و افکار عمومی روشن بود. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که هدف واقعی تظاهرات، نه مسئله‌ی حقوق و آزادی‌های مردم ایران، بلکه نمایش قدرت است و این نمایش حلقه‌ای است از تلاش‌های عبث و نافرجام جهت جا انداختن خود به عنوان «آلترناتیو» و نیروی جایگزین جمهوری اسلامی. همه به روشنی می‌دانستند که کوشش مجاهدین نه از بین بردن استبداد حاکم به منظور استقرار آزادی و مردمسالاری در ایران، بلکه برای تحقق پندار واهی جانشین کردن ولایت رجوی و سازمان او به جای ولایت فقیه ملایان، جانشین کردن استبداد تازه نفس خویش به جای استبداد در حال احتضار کنونی می‌باشد. به همین سبب این اعتراضات با همه‌ی وسعت، هیچ گاه به عنوان اعتراض علیه استبداد و دفاع از آزادی و حقوق مردم ایران تلقی نگردید.

ب- نمایش ناموفق چپ استبدادی

در جریان دیدار خاتمی از آلمان دو نمایش دیگر از طرف چند گروه «چپ» با همان شعارهای «مرگ بر خاتمی» سازمان داده شد. این گروه‌ها با پرچم‌های سرخ، «کمونیسم» و «سوسیالیسم» خودساخته‌ای را یدک می‌کشند که تنها مصرف و نقش آن بد نام ساختن کمونیسم و سوسیالیسم است. گروه‌های نام‌برده گرچه در شعارها و اندیشه و عمل تفاوتی چندانی با یکدیگر ندارند، ولی به علت خودمرکزبینی و سکتاریسم حاکم بر آن‌ها موفق نشدند تظاهراتی مشترک را سازمان دهند. در نتیجه دو تظاهرات کوچک جداگانه از جانب آن‌ها برگزار گردید. این دو تظاهرات گرچه ممکن است برگزار کنندگان را ارضا کرده باشد، ولی طبعاً نتوانست به عنوان اقدامی قابل توجه تأثیرگذار و مثبت گردد.

ج- تظاهرات مشترک چندین گروه چپ

در زمان دیدار خاتمی از آلمان تظاهراتی دیگر با فراخوان چندین گروه و نهاد چپ برگزار گردید که در آن قریب به ۸۰۰ نفر شرکت داشتند. گروه‌های برگزارکننده گرچه در برخورد به روند کنونی اوضاع در ایران و ارزیابی از جریان اصلاح‌طلبی در بسیاری موارد نقطه‌نظرهایی متفاوت داشتند و در میان آن‌ها بقایایی از چپ سنتی و تفکر آن نیز دیده می‌شد، معهذا توانسته بودند بر روی فراخوانی مشترک توافق کنند که تا حدی با واقعیات جامعه‌ی ایران، مبارزه‌ی جاری و خواست‌های مردم نزدیک بود. شعارهای آن‌ها بر روی نقض حقوق بشر در ایران و اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی و باند حاکم متمرکز بود و خواست آنان پایان دادن به نظام ولایت فقیه، جدایی دین از دولت و استقرار جمهوری غیرمذهبی و دمکراتیک بود. در صورتی که این کوشش مشترک با وجود همه‌ی اشکالات کنونی بتواند خود را از کلی‌گویی‌ها و چپ‌روی‌های کودکانه بیشتر ترها سازد و در جهت همسویی با مبارزه‌ی مردم ادامه یابد، چه بسا می‌توان امیدوار بود که نتیجه‌ی آن در آینده شکل‌گیری و ایجاد نیرویی بزرگ و مؤثر باشد که مبین خواست‌ها و تمایلات بخشی وسیع از ایرانیان آزادیخواه خارج از کشور گردد.

د- واکنش طرفداران سفر خاتمی به آلمان

در روزهای اقامت خاتمی در برلن، این شهر در عین حال شاهد نوعی دیگر از واکنش گروهی از ایرانیان در قبال این رویداد بود. سه گروه سیاسی که همچنان خود را بخشی از اپوزیسیون خارج می‌دانند، با ترتیب دادن یک کنفرانس مطبوعاتی، از سفر خاتمی به آلمان و جریان اصلاح‌طلبی در ایران حمایت کردند و اعلام داشتند که آن‌ها از این سفر استقبال می‌کنند، زیرا به اعتقاد آنان باز شدن درهای ایران به خارج، باز شدن فضای سیاسی داخل را به دنبال می‌آورد. جالب این است که این دفاع از خاتمی و سفر وی به آلمان همراه بود با سکوت در قبال جنایت‌های جمهوری اسلامی. بدون شک چنین دفاعی همراه با این سکوت، دیگر نمی‌تواند به دفاع از خاتمی تعبیر گردد، بلکه عملاً دفاع از کلیت جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. سکوت در قبال جنایت‌های جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر در ایران، به هیچ وجه جبهه‌ی اصلاح‌طلبان را تقویت نمی‌کند. دفاع از جریان اصلاح‌طلبی در ایران بدون افشای جنایات باند حاکم و تعرضات آن علیه مردم و در نتیجه محدود ساختن دامنه‌ی این تعرض سخنی بیهوده است. مگر نه این که خود نیروهای اصلاح‌طلب در ایران در جریان درگیری روزمره با مافیای مسلط و افشای تجاوزات آن و به بهای تحمل انواع فشارها در این راه تلاش می‌کنند؟ دفاع از جبهه‌ی اصلاحات مستلزم آن است که با افشای نقض حقوق بشر در ایران، با افشای

تجاوزات نیروهای حاکم علیه آزادی‌ها و حقوق مردم ما، حمایت افکار عمومی را برای اعتراض به جمهوری اسلامی برانگیزد و از دولت‌های جهان بخواهد در روابط خود با ایران بر رعایت حقوق بشر اصرار ورزند. در حالی که ترتیب دهندگان کنفرانس مطبوعاتی با سکوت در این زمینه‌ها نقش پرده‌پوشی این تجاوزات را به عهده گرفتند.

علاوه بر این، آن چه نیز به گروه‌های اصلاح طلب مربوط می‌شود، اولاً همان طور که می‌دانیم در میان آن‌ها هم نیروهای نزدیک به جناح راست و هم عناصر رادیکال خواهان اصلاحات جدی دیده می‌شود. بنابراین اعمال و سیاست‌های آن‌ها متفاوت و در نتیجه برخورد به آن‌ها هم ناگزیر متفاوت خواهد بود. ثانیاً انتقاد اصولاً لازمه و جز تفکیک‌ناپذیر اصلاح و تغییر و یک پایه‌ی دموکراسی و یک معیار مهم باور به آن است. اما ترتیب دهندگان کنفرانس ظاهراً به خاطر هموار شدن راه اصلاحات و تغییرات (که اساساً بدون انتقاد جدی قابل تصور نیست) به جای هرگونه انتقاد، سکوت و بدتر از آن حتی سکوت در برابر دشمنان اصلاحات را برگزیده‌اند. با این «استدلال» که گویا حمله به جناح حاکم ممکن است به تحریک و واکنش تخریبی آن‌ها منتهی گردد. در حالی که به گواه تجارب رویدادهای سه ساله‌ی اخیر ایران یورش‌های یاند حاکم علیه آزادی‌ها و حقوق مردم، علیه جبهه‌ی دوم خرداد و جریانات اصلاح طلب غالباً در شرایط سکوت و تسلیم و عقب‌نشینی شدت یافته است و نه در شرایط اعتراض و مقاومت و ایستادگی مردم و اصلاح طلبان. در مورد انتقاد به اعمال و سیاست‌های جبهه‌ی اصلاح طلبان نیز جالب این است که این نیروهای لاییک طرفدار جبهه‌ی نام‌برده در اپوزیسیون خارج دایه‌های دلسوزتر از مادر شده‌اند و حاضر نیستند جمله‌ای در انتقاد از خاتمی بر زبان آورند و این در حالی است که نیروهایی قابل توجه از جبهه‌ی دوم خرداد نسبت به اقدامات و عملکرد خاتمی انتقاد و از او عمل جدی در مقابله با معترضان علیه آزادی و حقوق مردم را طلب می‌کنند. در هر حال سفر خاتمی نوعی دیگر از اپوزیسیون «لاییک» را در معرض تماشا قرار داد که کم‌رنگ‌تر از اصلاح طلبان درون نظام اسلامی است، گر چه کماکان خود را هم اپوزیسیون و هم طرفدار دولت غیر دینی می‌خواند. اینان در واقع نه یک اپوزیسیون جدی و نه یک پشتیبان مؤثر جبهه‌ی اصلاح طلب‌اند. این‌ها مبلغان و توجیه‌گران و دنباله‌روان اقداماتی هستند که آقای خاتمی به اقتضای شرایط و مصلحت‌اندیشی‌های خود و اطرافیان و یا زیر فشارهای جناح مسلط طرح و اجرا می‌کند.

منتشر شده در طرحی نو شماره‌ی ۴۲ - مرداد ۱۳۷۹ (اوت ۲۰۰۰)

خاتمی نماینده‌ی مردم یا نماینده‌ی جمهوری اسلامی؟

توسعه‌ی سیاسی، امنیت، حکومت قانون و جلوگیری از تجاوز به آزادی‌ها و حقوق مردم وعده‌هایی بود که آقای خاتمی در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری به مردم داد و در جریان سه سال گذشته، تا کنون بارها تکرار کرده است. در طی این سه سال اما تجاوز به آزادی‌ها و حقوق مردم، حمله به تجمعات و گردهمایی‌ها، سازماندهی و ارتکاب قتل‌های زنجیره‌ای، بازداشت‌ها، بازجویی‌ها و شکنجه‌ها، دستگیری روشنفکران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران، تعطیل مطبوعات، توحش و جنایت علیه دانشجویان و دانشگاه‌ها و انواع اقدامات خودسرانه و تجاوزات آشکار قوه‌ی قضاییه، وزارت اطلاعات و گروه‌های فشار، بدون هیچگونه پاسخگویی و حسابرسی، به طور مستمر جریان داشته است.

برخی از این حوادث از قبیل قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه آن چنان نفرت‌انگیز و تکان‌دهنده بود و آن چنان خشم و انزجاری در مردم برانگیخت که حتا «رهبر» و سایر گردانندگان جبهه‌ی راست به خاطر وحشت از واکنش مردم، ناگزیر از محکوم کردن آن شدند و وعده‌های رسیدگی جدی دادند. اقدامات رییس جمهور در برابر این تعرضات افسارگسیخته، جز تکرار سخنان کلی «متمدنانه» در فواید آزادی و اقدام به تشکیل کمیسیون‌های ناکام چیزی دیگر نبوده است و امروز پس از گذشت قریب دو سال از قتل‌های زنجیره‌ای نتیجه‌ی پیگیری‌های وعده داده شده تعطیل مطبوعات و توقیف نویسندگانی بوده است که بر پیگیری مسئله اصرار ورزیده‌اند.

در مورد فاجعه کوی دانشگاه نیز پس از گذشت یک سال متهمان این جنایت تبرئه می‌شوند و مسئله‌ی «شخصی‌پوش‌ها» که نماد انواع تجاوزهای غیررسمی جبهه‌ی حاکمان - و از جمله تجاوز به کوی دانشگاه - است با حمایت قوه‌ی قضاییه مسکوت می‌ماند و از هرگونه تعقیب و مجازات مصونیت می‌یابد. و این در شرایطی است که صدها دانشجو همچنان در زندان به سر می‌برند و حتا وکیل دانشجویان به جای حضور در دادگاه متهمان، به زندان روانه می‌شود. آقای خاتمی در هفته‌های گذشته در چنین قضایی و در وضعیت پر تنش که تعرض‌های اخیر جبهه‌ی حاکم ایجاد کرده است، در دو گفت‌وگوی مطبوعاتی در باره‌ی اوضاع و مسایل مختلف کشور به پاسخگویی و اظهار نظر پرداخت. این دو گفت‌وگو یکی در ۳۱ مرداد در تهران در مصاحبه با نمایندگان تلویزیون و خبرگزاری‌های «ایرنا» و «ایسنا» به مناسبت هفته‌ی دولت و به عنوان گزارش به مردم و دیگری در ۱۷ شهریور (۷)

سپتامبر) در نیویورک در جمع نمایندگان رسانه‌های خارجی و در حقیقت برای افکار عمومی خارج انجام گرفت. پاسخ‌های رییس جمهور در این گفت‌وگوها سند گویای ناتوانی‌ها و گزارشگر رفتار و افکار و اهداف آقای خاتمی و مآلاً نشان-دهنده‌ی سرنوشت اصلاحات در چارچوب این نظام و این رفتار و افکار است. کلی‌گویی، تناقض، دوپهلو و مبهم‌گویی (که از ویژگی‌های گفتار ایشان است) در این مصاحبه‌ها نیز دیده می‌شود. در پاسخ به سوالات همه چیز می‌توان یافت؛ از اعلام وفاداری به وعده‌ها تا توجیه یورش‌های حاکمان به مطبوعات، از دفاع از آزادی تا ستایش منادیان استبداد. این گفت‌وگوها ضمن نمایش استیصال و بن‌بست خاتمی، در عین حال بن‌بست نظام و بن‌بست اصلاحات جدی در چارچوب این نظام را به روشنی نشان می‌دهد.

گزارش رییس جمهور به مردم

ببینیم آقای خاتمی در باره‌ی اوضاع کشور، حوادث مهم سه سال گذشته و نتیجه‌ی اقدامات خود به مردم چه می‌گوید؟

از آقای خاتمی در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای سوال می‌شود. پرسش این است که: «امروز در نقطه‌ای که ما ایستاده‌ایم، ابهاماتی فراوان هنوز راجع به این قضیه باقی مانده است. از خودکشی سعید امامی تا این مسئله که اخیراً مطرح شد، که هیأتی که این موضوع را رسیدگی می‌کرد، از مسیر خودش منحرف شده و یا مثلاً این گونه مطرح شده که با بعضی از دستگیرشدگان برخورد غیرقانونی صورت گرفته است. راجع به تعداد قتل‌ها بحث‌های متفاوتی مطرح شد... اولاً نظر شما راجع به کل این مسایل چیست؟ آیا شما به نتایجی که از پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای می‌خواستید رسیدید یا خیر؟ آیا فکر می‌کنید این محاکمه [که قرار است انجام شود] بتواند نقاط مبهم و انگیزه‌ی قتل‌ها را روشن کند؟ آیا اصلاً شما در پیگیری این قضیه با موانعی روبه‌رو بودید؟» آقای خاتمی در پاسخ چنین می‌گوید: «من خیلی در این جا نمی‌خواهم وارد ریز قضایا بشوم. خیلی حرف‌ها زده شده است. متأسفانه از طرفین قضیه هم به عنوان دلسوزی برای پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای، هم در مسیر انحراف اذهان، حرف‌های عجیب و غریبی زده شده است، از تبرئه‌ی کامل همان آقای که اسم بردید که از میان رفت، خودکشی کرد و نیز این که بعد مسئله را بخواهند کشدار بکنند که به کل نظام برسد. یکی از مشکلات مطبوعات واقعاً عدم تحفظ‌های منطقی و اخلاقی بود که اگر رعایت می‌شد و هنوز باید رعایت شود، شاید بخشی از این هزینه‌هایی که ما می‌پرداختیم، نمی‌پرداختیم. البته متأسفانه یک سان هم برخورد نمی‌شود. مثلاً آن جایی که به صراحت رییس جمهوری یا حتا غیرمستقیم رهبری در

بعضی موارد زیر سوال می‌رود از کنارش گذر می‌شود و بعد یک حرف و ادعایی می‌شود که مثلاً بعضی‌ها خوششان نمی‌آید برخورد های شدیدتری با آن صورت می‌گیرد که باید تبعیض را کنار بگذاریم. در این زمینه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای یک حادثه‌ی بسیار مهمی بود، وقتی که رخ داد یعنی این شکل قتل‌ها که چهار قتل به دنبال هم بود، البته هنوز دو قتلش اتفاق نیفتاده بود که آن قتل آقای فروهر و همسرش بود که واقعاً تکان دهنده بود هم برای من، هم برای رهبری و هم برای دیگران. من تصمیم گرفتم که با این قضیه به جد برخورد کنم و خوشبختانه کاملاً رهبری تأیید کردند و مطمئن هستم که اگر حمایت و عنایت ایشان نبود، نمی‌شد پیگیری کرد... با همکاری وزارت اطلاعات هم معلوم شد که این در درون آن دستگاه بود و اولین ضربه هم به خود دستگاه اطلاعات [وارد آمد] با آن همه عظمت، با آن همه خدمات‌هایش و خدمات‌هایی که امروز می‌کند، خدمات‌هایی که دیروز می‌کرد... آن چه که من می‌توانم اطمینان بدهم این است که دستگاه اطلاعاتی ما دستگاهی است خدوم، مؤمن و در خدمت انقلاب و با ینش مؤمنانه و منطقی حاکم بر آن جا...». (از سایر نکات مبهم و ناروشن این پاسخ در ارتباط با مسئله‌ی پیگیری قتل‌ها که هم از جانب قوه‌ی قضاییه، رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح، حسینیان و مطبوعات جناح راست تکذیب شد و هم از طرف مشاور امنیتی خاتمی حداقل به گونه‌ای دیگر مطرح گردید، صرف‌نظر می‌کنیم).

طبق این اظهارات، مشکل کار «طرفین قضیه» هستند یعنی هم آن‌ها که مانع پیگیری بوده‌اند و هم آنان که بر پیگیری مسئله اصرار ورزیده‌اند. آقای خاتمی به جای روشن کردن موانع و علل واقعی عدم پیگیری و دست‌های آشکار و پنهان در آن، مطبوعات را متهم می‌کند که آن‌ها نیز همانند کسانی که از تیرته‌ی کامل سعید امامی سخن می‌گویند در مسیر انحراف اذهان عمومی حرف می‌زنند! زیرا آن‌ها تحت عنوان پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای خواسته‌اند «بعد مسئله را کشدار کنند و به کل نظام برسانند!» وی گر چه در جای دیگر همین مصاحبه از قول یکی از «بزرگان مورد احترام کشور»، «برخوردهای فله‌ای با مطبوعات» را ناپسند می‌خواند ولی به هر حال بر آن است که «یکی از مشکلات مطبوعات واقعاً عدم تحفظ‌های منطقی و اخلاقی بود» و توقیف مطبوعات هزینه‌ی آن است. به این ترتیب مطبوعات توقیف شده و نویسندگان زندانی نه تنها از جانب قوه‌ی قضاییه، بلکه همچنین از جانب رییس جمهوری که خواستار «آزادی و توسعه سیاسی» است متهم می‌شوند که از چارچوب «تحفظ‌های منطقی و اخلاقی» خارج شده‌اند. آقای خاتمی آن‌ها را با دوستان و همکاران سعید امامی و جنایتکارانی چون حسینیان مقایسه و در پایان توصیه می‌کند که مطبوعات اگر بخواهند در آینده امکان انتشار داشته باشند باید دست از پا خطا نکنند و به خودسانسوری تن دهند.

بدون شک اظهارات فوق ناشی از ملاحظات مربوط به «مصالح نظام» و انعکاس درک و باور آقای خاتمی از آزادی مطبوعات در جمهوری اسلامی است. اما تأمل در مطالب بالا نشان می‌دهد که مسئله تنها به این ملاحظات و یا درک از آزادی محدود نمی‌شود، بلکه اتهامات او به مطبوعات اصولاً نادرست و عاری از حقیقت است. مطبوعات توقیف شده و نویسندگان زندانی نه «حرف‌های عجیب و غریب» زدند و نه قتل‌ها را به کل نظام رساندند. گناه آنها تنها پافشاری بر پیگیری مسئله‌ی قتل‌ها بوده است. آنها گرچه پای کسانی چون فلاحیان را (که رییس مستقیم و حامی و به مقام معاونت وزارت اطلاعات رسانده‌ی سعید امامی بود) به میان کشیدند، اما با وجود شواهد و رد پاهای مبتنی بر دخالت «رهبر» و باند حاکم در این جنایت‌ها موضوع را (شاید به خاطر ادامه‌ی انتشار روزنامه‌ها و یا به هر دلیل دیگری) به کل نظام تعمیم ندادند. این مطبوعات نبودند که قتل‌های زنجیره‌ای را به کل نظام رساندند، بلکه این رفتار قوه‌ی قضاییه با مطبوعات مصر بر پیگیری قتل‌ها، حمله‌های خامنه‌ای، رفسنجانی و سایر گردانندگان نظام به مطبوعات و سرنوشت پیگیری قتل‌ها توسط قوه‌ی قضاییه و کمیسیون‌های تشکیل شده و بالاخره حکم حکومتی «رهبر» در جلوگیری از تغییر قانون مطبوعات است که موضوع را به کل نظام می‌رساند و شرکت و دخالت باند حاکم و بالاترین مقامات آن را در این جنایت نشان می‌دهد.

آقای خاتمی «طرفین قضیه» را مورد اتهام قرار می‌دهد، اما این نکته‌ی مهم را ناگفته می‌گذارد که چرا یک طرف قضیه، یعنی جنایتکاران و کسانی چون حسینیان که از برائت سعید امامی سخن می‌گویند، با صراحت به دفاع از او برمی‌خیزد، برای وی سوگواری می‌کند و دستگاه ریاست جمهوری را به دخالت در قتل‌های زنجیره‌ای متهم می‌سازد، آزادانه می‌چرخند، دستگاه‌های قضایی نظام را هدایت می‌کنند، به نام قاضی و هیئت منصفه حکم تعطیل مطبوعات را می‌دهند ولی طرف دیگر قضیه، یعنی مطبوعاتی که خواهان پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای بودند، همچنان تعطیل و نویسندگان آنها زندانی‌اند.

آقای خاتمی می‌گوید قتل فروهرها هم برای او و هم برای «رهبری» تکان‌دهنده بود و «رهبری» لزوم برخورد جدی به مسئله را «کاملاً تأیید کردند» و «اگر حمایت و عنایت ایشان نبود» پیگیری قضیه ممکن نمی‌شد.

این گزارش آقای خاتمی، یعنی گزارش کسی است که خود را نماینده‌ی مردم و منتخب آنها برای اصلاحات و تحقق وعده‌های آزادیخواهانه می‌خواند. اگر «رهبری» و دیگران هم مانند ایشان از این قتل‌های «تکان‌دهنده» نفرت دارند و بر لزوم برخورد جدی تأکید می‌کنند، پس مشکل قضیه در کجا است و چرا کار «پیگیری» قتل‌ها پس از دو سال با چنین سرنوشتی روبه‌رو است؟ پس چه کسی و